شاده خوانین نامدار سلاله امرای عالیمقدار حمیده اطوار خجسته آثار خلد ظلال جلاله
العالی میگرداند مخفی نماند که همواره خواهان ازدیاد عمر و دولت و افزونی جاه و حشمت و
برخورداری و کامکاری آن عالی منزلت بوده و هست امید که همیشه مورد الطاف
یزدانی و مشمول عواطف خاقانی بوده بر وفق دلخواه دوستان کامیاب عزت
و عافیت باشند ترقب و ترصد چنان است که رابطه موالات و دوستی را
روزبروز ازدیاد داده برقیمه شیوه مرضیه الفت و دوستی [illegible] بوده
[illegible] بیگانه نباشند و [illegible] خلعت دل‌اتحاد را بارسال نوازش نامه‌های
شفقت انگیز و اعلام [illegible] احوال خیر مآل استحکام داده برجوع خدمات لایقه و اشارات
فایقه خضرت بخشی ریاض امید مخلصان و نزهت افزای حدایق تمنای [illegible]
بوده اند می بوده باشند چون غرض عرض دعا و تجدید قواعد خلاصی دیگر نبود در زواید عبارات
نموده بدعا اختصار رفت ایام عمر و دولت باد [illegible] اشرین فصلی که طوطی ناطقه
در بوستان بدایع آفرینش و گلستان مجامع دانش و بینش زبان بهیان
آن آراید اظهار حمد و سپاس درگاه احدیت و ذکر نعوت و منقبت حضرت [illegible]
علیه وآله فضل الصلوات و اکمل التحیه است اما طی آن بیدا بنابر قصور الفاظ و عبارات

در فصاحت عبارات و استعارات ادبیست چه در معرض ادای چنین مدعای در آن
خود را معذور و توبیخ در عرصه تشنیع ساحتی است لاجرم بحکم العجز عن درک الادراک
عنان بکران اندیشه از قطع این وادی حیرت افزا بجانب دعا که بهترین هدیه دوستان
است انصراف داده از دیاد عمر و دولت و بقای سلطنت آن عالم مرتبت را از درگاه
الهی مسألت مینماید امید که همواره مورد فیوضات غیبی و تائیدات لاریبی بوده کامیاب
دارین باشند **قسم دهم** همایون وقتی و مبارک ساعتی که عنایت تفضلات
الهی خاطر مهر گزین را از حوادث ایام و انتظام مهام فراغت کلی دست داده دماغ
جان استنشاق بروایح ازهار مهر و ولا و خبر سلامتی ذات بیهمتا داشت که ریاحین
خلت و وداد و از اهبر مودت و اتحاد که دیوانیان وحدت ازل و گلستانیان
موافقت لم یزل بدستیاری نخل بندان سحر طراز بر انتشگاه همیشه بهار حضور ارسال یافته
بود بزم وصال روحانی دوستان جانی را خرم و محفل اتصال معنوی مشتاقان جنانی را
رشک ارم ساخت و از نوید سلامتی ذات خجسته صفات که مدتی که از شمیم
یافته بود گلی از حجیب قدیمی و بهار اخوت جدیدی طراوت و نضارت دیگر یافته
غنچه دل گل گل شگفت در این مسرت دل و شادمانی خاطر بلوازم دعای ازدیاد عمر و دولت

بر دوخت امید که بوستان بخت بلند و سرابستان دولت ارجمند بنهال
سلسال فضل ذوالجلال ریان بوده از آسیب خزان در امان ملک منان باد برب العباد
قسم یازدهم بساتین دعای که شمایم گلهای خصایص دماغ روحانیان صوامع
ملکوت را معطر سازد تحفه مجلس شریف عالی و محفل ممتع منیع بندگان والاشان رفیع مکان
عالیحضرت سامی رتبت متعالی منزلت کیوان رفعت مشتری سعادت عطارد فطنت
نواب مستطاب قدسی جناب مبادی آداب گردون مناب مستغنی الالقاب
لا زالت شوکته و حشمته و جلالته دستگاه عظمت و مکرمت انتساب ایالت
و مناعت اکتناه اقبال و اجلال همراه عالیجاه منظور الوهاب میدارد و دهقانی آرزومندی
بدریافت صحبت فیض بخش سامی زیاده از آن است که قلم سرمایه بجوالب ط
تحریر و تقریر آن قدم تواند گذاشت لهذا در این شروع نا نموده رجوع بوجدان صحیح
سامی مینماید ادراک ملازمت گرامی که مطلب صلیبت از پرده خفا بمنصه
ظهور جلوه نما گردد لابد از گذارش دعا و اظهار اشتیاق بر پیشگاه ضمیر منیر جلوه ظهور میدهد
که چون ملازم فرزند شاه ... دی بیگ غلام این محب مبلغی نقد بعض اموال فرو گذاشت
او را که تفصیل در دست دارد برداشته همراه مردم لازالت اقبال آثاری بوداق خان

بجانب کردستان آمده واو را در آنجا دیده اند منظور آنکه چون کمال شفقت مشار الیه مجدت
عالی سرافراز خواهند شد امر فرمایند که در امداد و همراهی کمال توجه و التفات مبذول دارند
که شاید بهمین همت وکلای عالی مال او پیدا شود که موجب استحکام مواد صداقت و دوستی آن
مطموع آنکه تا اوان سعادت شرف صحبت بهجت سرمایه ابواب مکاتبات مفتوح داشته
گلشن محبت بهار محبت را خضرت بخشی و نضرت پذیر گردانند و بارجاع خدمات
دوستان حقیقی خود را بزیرای منت شناسند زیاده زحمت لام الف شوکت مسند ام باد

قسم دوازدهم
بهت مسند ایالت و بختیاری و پیوسته سریر امارت
و کامکاری و همواره متکای جلالت و برخورداری بوجود فایض الجود کثیر البرکات سرکار عالی
عالیحضرت سامی رتبت رفیع منزلت فلک حشمت ثریا رفعت ایالت و امارت
و شوکت پناه نصفت و معدلت دستگاه عالیجاه نامدار کامکار رفیع مقدار مملکت
مدار مروت شعار کیوان وقار خورشید اشتهار خانی عالیشان منبع الاحسان
رفیع القدر والمکان منبع الجود والامتنان موزع عواطف یزدانی ظل ماللائذ والاماره والشوکة
والنصفة والمعدلة والمجد والامتنان از بار زحال مزین و آراسته بوده در ظل عواطف
بیکران بادشاهی و سایه الطاف بی پایان شاهنشاهی فراخور اخلاص و اعتقاد خود

بهره مند و کامیاب بوده باشند
قسم سیزدهم
داعی دولتخواه حقا که همواره
جهت تزاید جاه و جلال و تضاعف حشمت و اقبال خدام عالیمقام نواب
نامدار امیر الامرای فی الآفاق سلطان الحکام والولاة باستحقاق رکن السلطنة العلیة الخا
قانیة وعضد الخلافة والابهة الباهرة رفع الله تعالی ایام سلطنته و حشمته و اقباله علی فرق الفرقدین
ولا زالت رایات عدالته و ابهته و اجلاله مبسوط فی الخافقین بدعوات اجابت
سمات و اوراد استجابت آیات مداومت و مواظبت مینماید و فنای
اعدای دولت بزوال و اعدام اضداد حشمت بی انتقال را از حضرت مهیمن متعال استدعا
و مسئلت مینماید چون از ثواب ریا مبراست و از ریب غرض معرا الیقین که
مشمول میامن اجابت خواهد بود غب وجوده بعد از عرض دعا معروض میدارد که
سرافرازنامه گرامی در بهترین وقتی رسید و چون مشعر بر سلامتی ذات بابهجت بود
موجب فرح خاطر و باعث نشاط طبیعت گردید آنکه قلمی فرموده بودند که حسب الرقم
اشرف روانه پایه سریر خلافت مصیر است اگرچه از جهت آنکه از فارس در توقف
تشریف میبرند و از شرف همسایگی ایشان محروم میشود آزرده که گشت داد اما
از جمعی که طلب بهر کمال شرف باعث سرافرازی و امید شفقت عنایت بادشاهی

انواع میسر در تحصیل ثبوت امید که مورد شفقت خسروانه گردیده معاملات و مهمات
ایشان بر رونق دلخواه دوستان فیصل پذیر گردیده شغل از خطر دور بوده باشد درباب
رقعه‌هائی که قلمی فرموده بودند چون ایشان را طلبیده بودند و خلاف آن کردن از قانون
ادب دور مینماید حسب الفرموده ایشان مشار الیهما را روانه ملازمت نمود
الحق ایشان نهایت تحصیلداری بجای آوردند نهایتش معاملات اینولات
نوعی دیگر است و با سانح اطاعت نمیکنند و در مقام کارسازی نمیشوند زیاده چه تصدیع دهد
ظلکم ممدود و دعا تسلکم محمود الی الیوم الموعود امره اعلی **قسم چهاردهم** تشوق و آرزومندی و
تعطش و نیازمندی بدریافت صحبت عالی و ادراک ملازمت منبع الخدام والا
مقام حضرت رفعت منزلت سمو القدر والمرتبت جلالت و شوکت پناه عالیجاهی
زیاده و اضافه بر آن است که جواد خوشخرام قلم در میدان تقریر و تحریر شرح شمه و شذره
از آن جولان تواند نمود و سهام اوهام اکابر بلغای فصاحت بیان بهدف تعریف
و توصیف قلیلی از آن تواند رسید لهذا طی آن وادی و نظر آن بوادی نموده چگونگی اظهار
اشتیاق لازم الاحتراق را حواله بزمان سعادت توامان دریافت ملازمت
کثیر البرکات که اهم مطالب و اخص مقاصد و مآرب است مینماید و چون از

منعقد

فلان چیز که از آفت خشک سالی و کم باریدن در موقت بهم رسیده بود و وسیله ساخته یک
دو حجت علامت عاروانه نمود ملتمس آنکه اعزاب را از غایت اخلاص و اعتقاد
داعی خود تصور فرموده حمل بر نوعی دیگر ننمایند و خدمات سرکار عالی را الا تکلفانه اشاره
میفرموده باشند که بجان در انجام و اتمام آن کوشیده بفیصل رساند زیاده گستاخی
نمینماید ظل عالی مخلد باد **قسم هفدهم** ادعیه وافره متکاثره و اثنیه صافیه زاکیه
محض عقیدت و کمال ارادت نثار مجلس شریف و محفل منیف امارت
و شوکت پناه ابهت مآبی ایام جلاله و اقباله الی یوم القیام میسازد و لیلا و نهارا
سرا و جهارا از حضرت مسبب الاسباب مسئلت نموده مینماید که پرتو نور
ارتق افق طالع و ساطع گردیده نوید مژده بشارت آثار و علامات طلوع صبح
و اقبال ارجمند بکمی غیب بی شک و ریب و نقصان و عیب بفیض فضل ربانی و محض
رجا حاصل آید و غروب ظلمت ظلالت ضلال مهاجرت بر منعارف از میان
انشاءالله قریب عجیب **قسم هجدهم** چه یارای آن دارد و فتاده موری که
سوی سلیمان فرستند همین بس که بهر تقاتلش دعای بدین برشده چرخ
فرستند دعای مانند قلوب شب زنده داران منور و تحیات چون انفاس

۱۰ سحرخیزان بر اختر شمار مجلس فردوسی آیین و اشعار محفل تهنیت تزیین کرد امیدوار بنده بدین
وسیله خود را ذره وار در جزو آفتاب جاه و جلال نمودار ساخته همواره بمزید دولت و علو
مرتبت و ارتقاء مراتب حشمت را از ملک علام مستدعی بوده دست امید که بشرف
اجابت مقرون گردد **قسم نوزدهم** توفیق یزدانی و فیض فضل ربانی در سفر و حضر و کل حال
رفیق آن خجسته مآل کریم الخصال مد ظله علی المسلمین باد هر کجا هست خدایا بسلامت
دارش وظیفه دعای دولت ایشان موظف بوده و خواهد بود بستم خدمت لایقی
اگر نیست بحمدالله دعای با اثر هست بود آنکه فلانی که پرورده نعمت ایشان است
همانا که بتوهم تقصیر خود از خدمت آن آستانه محجوب شده از عمل خود منفعل گشته
خلقی بترسند از تو من بترسم ز خود کز تو نکی دیده ام وز خویشتن بد اما بلطف عمیم امید
عفو دارد گر در که همچو تو کریمی هرگز نومید کسی نرفت و او هم نرود و در زبان
تنگ خواه ... آیه کریمه من یشفع شفاعة حسنة مرتبه عالیه را از خدام التماس مینماید
چوب را آب فرو می نبرد از حجت شرم دارد ز فرو بردن پرورده خویش
امید که بقبول مقبول گردد **قسم بیستم** صحایف دعوات مخلصت سمات
مقرون بمصادقت و ولا و شرایف تحیات بلا نهایات مشحون بکمال محبت

اخلاص

۷ هنگامی که اختر مسعود و کوکب خورشید نمود از افق انصوب صواب اساس طالع
و لامع گشته لوازم تهنیت و مبارک بادی رتبه ارجمند امارت و تشریف
مرتبه حکومت که باستیاری خیاط قدرت بر قامت با قابلیت آن امارت
و حشمت نسبت عالیجاه صاحب حسب طراز گردیده مورد اشفاق و الطاف قبله عالمیان
شده اند بظهور نپیوسته بواسطه بعضی موانع در پرده تاخیر مختفی و مستور بود در ینوقت
بنا بر معذرت خواهی این تقصیر و اطلاع چگونگی خاطر خطیر ملازمان رفیع الشان بارسال
این صحیفه اخلاص نشان که بوساطت رقیمه فرخ بگلکشت گذارش می یابد
مبادرت و اقدام نموده خود را فرا یاد خاطر فیض مظاهر رسانید متوقع است که تا
زمان ملازمت و انعقاد المودت همواره ابواب مکاتبات و مراسلات را
مفتوح داشته بارجاع خدمات و انجام مهماتی که ملازمان عالیشان را در ینجانب
اتفاق افتد اعلام پذیر شوند که حسب الامکان فیصل پذیر گرداند بنده بتقدیم مقرون سازد
قسم پانزدهم تشریف بنده نواز و موجب الاعزاز از مقام تفقد عالیجاه
عدالت مآب مملکت نسبت ... دستگاه امیر کبیر مظفر نامدار عالیمقدار عمده امرای ملک
و ملت قدوه ارکان دین و دولت فائق بقدر بر همگنان آسمان صفت

۸ فایض لطف بر همه خلق آفتاب وار اعز الله تعالی انصار دوله و اعوان شوکه و حشمه و برد و تعظیم
و جلاله یافته در قبایل مفاخرت و مباهات افزود و اسباب دولت و اقبال حضرت شبان
عتبه امارت از فحوای آن مستفاد می شد موجب شکر و سپاس ایزد متعال لازم
گشت والحمد لله که حال مجاری اوضاع اینجانب بفضل الهی و یمن دولت آن ممالک پناهی
بجور (؟) رفاهیت مقرون است و بوسته تشریفات گرامی منتظر بوده بشارات علیه در
صدد اطاعت و فرمان برداری می باشد ظل عنایت و عاطفت امارت پناهی که
سایه رحمت الهیست مستدام باد **رقعه شانزدهم** دعوات از احاطه تصور
برون و تحیات از تصرف اندیشه مصون ارسال خدمت سامی و ابلاغ صحبت گرامی
بندگان امارت پناهی سلطانی خلد الله تعالی عمره و دوله الی یوم الحساب گردانیده عالم
السر والخفیات گواه و آگاه است که دایم الاوقات بر اسم محمدت گستری و لوازم
ثناخوانی اشتغال دارد و در طریق مودت و یکجهتی بجوی راسخ دم و ثابت قدم است
که مزیدی بدان متصور نیست تا حیات مستعار باقیست در هر باب بتقصیر از خود
راضی نخواهد بود و ساعت بساعت آرزوی آن می نماید که نسبتی خود را فرا یاد
خاطر ملکوت ناظر خواهش نشینان محفل بهشت مثال میداده باشند از انجمله

وصف تحفه مجلس سامی عالیحضرت ایالت پناه عالیجاه نموده مشهود رای عطوفت پیرا و
مکشوف ضمیر مهر انجلا میگرداند که ذوق و شوق ملاقات فایض السعادات که اهم
مطالب و اتم مقاصد است در نصابی نیست که قلم خلاص رقم شمه از شرح آن بیان
تواند نمود انشاء الله تعالی که ذات مکرمت صفات عالیجاه زینت افزای مسند
دولت و اقبال بوده دوستان را فراخور شهای مطلب کامجوی صحبت لازم المسرت
احباب روی دهد بالنبی و آله امجاد از طی تکلفات و لوضحات رسمی غرض انها آنکه چون
درین کوهستان که منظوره معموره ویرانه و خرابست از وجود هر یک از اشیا که
دوستان را بوسیله آن یاد توان نمود جز اسمی و رسمی چیزی دیگر میسور و مذکور نیست لهذا
در یمه (؟) که آن عالیجاه در فراه تشریف دارد اتمنی مخلص نظر از دیده دید گردیده بارسال
مکاتیب و مراسلات مصدع نشده و متعذر است بناء علیه درین ولا که مطلب اصلی
از ارسال مراسلات طلب اعلام حقایق حالات و استدعای رجوع خدمات
بود میخواست که کیفیت صحت و استقامت مزاج با ابتهاج آن عالیجاه معلوم و مفهوم
نماید مصحوب حامل صحیفه الاخلاص محتوا که بهم رسیده روانه ملازمت عالی نمود حمل بر نوع دیگر
ننموده بکرم بگذرانند ترقب و ترصد آنست که تا انکام در یافت صحبت فایض

در عالم اتحاد و یکانکی که نهایت منظور و ملحوظ است شگفت نموده هر گونه خدمتی که بلازم ارادت مصحوب
اتفاق افتد اعلام فرمایند که بتوفیق الله تعالی فیصل پذیر گرداند قسم سیم تحفه دعوات امارت
افزای انجمن محبت و وداد و هدیه تسلیمات حضرت بخش جمیع مودت و اتحاد اهالی
صحبت شریف خدام والامقام ذوی الاحترام نواب پسندیده آداب ایالت
و شوکت آیت ه ابهت نصفت دستگاه خلت و صداقت آکناه عطوفت و ملاطفت آگاه
محبت و موالات شعار فرخنده اطوار عالیمقدار عالیجاهی خان عالیشان سمو القدر و الحکام منیع المجد
و الحسب نظام الاباله و الشوکه و الابهه و النصفه و الحکمه و الصداقه و العطوفه و الملاطفه و المحبه و الموالات و الاحسان
از بار سلطان گردانیده حقا که شوق دار زومندی و عطش نیازمندی بدریافت ملاقات
کثیر البرکات سامی نه در آن مرتبه و درجه است که بیان آن از ابد ستیاری قلم مکسور اللسان
در حیز اظهار و بیان توان آورد امید که ذات شریف که مستجمع اخلاق حمیده است
در کنف حمایت ایزد متعال بوده کامیاب صوری و معنوی باشند عالیقدر از تعلقه
جریان امور اینجای بیمن توجهات گوناگون اشرف بر جاده خیر گذران است و الحمد الله
العزیز که از هیچ جانب تفرقه واقع نیست و اعادی دین مبین همواره قرین نکبت
و ادبارند و از ناری که مورد الطاف بیغایات حضرت دولت النعمت حقیقی شده

بر رتبه بلند و مرتبه ارجمند ایالت خطه ابیورد همتا و سرافراز گردیده اند چون رابطه اتحاد سابقی
بوده و قرب همسایگی نیز علاوه آن شده بنوشته اراده ضمیر محبت نظیر آن بود که کس
تحفه فرستاده مراسم تهنیت و مبارکباد که شیوه ستوده همرسان روزگار است
بعمل آورد از سبب بعضی موانعات و ورود بعضی اخبار رات تا حال در عقده تعویق
و تاخیر مانده بود درین ولا که فی الجمله اطمینانی بهم رسیده و خاطر اینجانب مشتاق ملاقات و جویای
اخبار سلامتی ذات شریف بود لهذا رفعت و عزت پناه عمده الاعیان اوندق بیک
توشمال را روانه حضور انور ایلچی نمود که از نیابت اینجانب مراسم مبارکباد افزونی جاه
و مراتب را بکامکاران بر صحیفه خاطر فیض مظاهر ظاهر ساخته بعد از استطلاع بر کماهی حالات
خیر مآل مراجعت نموده اینجانب را مطلع و آگاه سازد یقین که بنا بر اهتمام مباعدت صوری
پیوسته کشت زار موالات و یگانگی را از رشحات سحاب نیسان اخلاص سرسبز
و ریان داشته مغایرت ندانند و تا اوان ملاقات لازم السعادات بارجاع خدمات
و اشاره مهمات لاتکلفانه اعلام بخشند که حسب الوسع و الامکان تمشیت پذیر گردد
چون محبت معلوم بود زیاده اطناب نرفت لایم امارت و اقبال مستدام باد
بالنون و الصاد قسم دوم کتابت مسرت آیین که درین اوان بهجت توامان

از جانب بندگان عالیحضرت اعلی شرف ابلاغ پذیرفته بود رسیده در
اسعد ساعات بشرف مطالعه آن مشرف شده چون از مضمون بلاغت مشحون آن آثار یکجهتی
ذات مجسته صفات و اوضاع مخلص نوازی بود نهایت بهجت و سرور روی نمود علاوه تعجبی
آنکه بواسطه خاطر مخلص نهایت التفات و محبت نسبت برفتن و معاودت ایشان ضیا
مهر و بصفا و طلب یکجا فرموده بوده اند که هر یک الیهما اظهار خشنودی از ایشان نموده بودند از صدد
آنکه تا زمان شرف ملاقات فیض برکات عنقریب این شیوه مرضیه را مرعی داشته در
عالم اتحاد و طریق یکجهتی پیوسته مخلص را بر جمیع خدمات یاد و شاد فرمایند که موجب ازدیاد
محبت و وداد خواهد بود که نقصان نپذیرد در انجام آن بکمال کوشیده حسب الامکان بتفصیل
و بدستور هرگاه نظر محبت و التفات ارشاد الیهما که بمخلص منسوب اند در بیع نوما
در رجوع که داشته باشند اعلام نمایند از محبت و یکجهتی بعید نخواهد بود چون عرض مختصر بود زیاده
اطناب نرفت ایام حکومت باقی باد قسم بیست و سیم مخلص حقیقی بعرض میرساند که
از کثرت مفارقت و تزاید مهاجرت ملازمت بندگان آنکه ایلچی اوقات این مخلصان
از نهج عبور ایام نه بروفق مرام است لهذا لیل و نهار و سراً و جهاراً از منبع تحقیق مسند
که ابواب فتح از کمین غیب بلا ریب بروی معتقدان مفتوح گرداند و دری غنوی شرف

ملاقات

ملاقات فایض البرکات مسرور و مبتهج گرداند بالنبی و آله الامجاد و بعد از لوازم عبودیت منهی رای
عالی آنکه در سنوات از بلده طهران چند بطری شراب و ترشی بعنوان سوغات رسیده
و صرف آنرا بوجود شریف بندگان اعلی آنحضرت بعید دانسته لهذا اجناس مذکوره
را با بعضی هدیه محقره حسب تفصیل علیحده روانه خدمت عالی نمود امید که مستحسن بوده بدرجه
قبول افتد و تا هنگام شرف ملاقات که اهم مطالبات و اتم سعادات است بکتابت
لایقه سرافراز و ممتاز گردانند که حسب المقدور و المیسور بانجام آن مهام اقدام نماید
ایام دولت و اقبال انافانا در ترقی و تمشی باد بالنبی محمد و آله الامجاد قسم بیست و چهارم
سرافرازنامه نامی و مفاوضه گرامی و ملاطفه مشرفه سامی که از واردات اقلام
مکرمت ارتسام ملاطفت انتظام فصاحت و بلاغت انجام منشیان عطارد
نشان بندگان و ملازمان رفیع الشان عالیحضرت والا رتبت رفعت منزلت ایالت
و حکومت در تحت معدلت پناه عزت و عظمت و ابهت و صداقت و عاطفت
دستگاه شهامت و مناعت و بسالت و جلالت انتباه مکرمت و مرحمت
و مصادقت و مودت و مروت آگاه عطوفت و شفقت و محبت و رافت
و عواطف آگاه حشمت و نصفت و دولت و اقبال همراه عالیجاه اشفاق و احسانی مدار

مخدومی ملاذی مخلصان استظهاری مد ظله السامی تا فرد مخلص حقیقی و داعی صمیمی مستمال
بالطاف واهب العطایا شده بود در ساعت مسعود و وقت محمود چون مژده ظهور
گل بر بلبل و مانند نفس عیسوی بر جسد افسرده دم و ترویح روح در کالبد آدم بود و دو مرسلهٔ
منفخر و مستسعد گردیده احیای دل مرده و انفتاح خاطر پژمرده نمود و از مضمون مسرت
مشحونش مطلع شد امید که پیوسته چنین سلوک مستحسن مرغوب را مسلوک داشته
حال در استقبال بخلاف ماضی مصروف گردانند و مخلص را از جملهٔ منتسبان شمرده بعطای
فاعده المستمره مفتخر و سرافراز فرمایند ایالت و شوکت پناها مخدوما ملاذا پیوسته این مخلص
اخلاص پیشه و محبت مصادقت اندیشه بر کز شفقت و احسان و شکر مکرمت
و امتنان ایشان رطب اللسان و عذب البیان است چون حقانی اشتیاق
دارد و آرزومندی و عطش و نیازمندی و نیل ادراک ملازمت سامی و شرف صحبت
فیض موهبت گرامی چون صفات حمیده آن سرور غرد اقبال و سمات پسندیده آن
فهرست مجموعه عظمت و اجلال بیرون از حیز امکان و تحریر و بیان بود لهذا ام تبیین آن
تصدیع نداد عالم السر و الخفیات شاهد است که در جمیع اوقات و اعقاب صلوه
ملازمان منیع المکان را مخصوص تذکر ساخته استدعا تضاعف عمر و دولت و اعتلای

قدر و منزلت مینماید چون از روی تمنیت و خلوص طویت است امید که
بشرف اجابت مقرون و مقترن گردد بحق النبی و آله بعد از تمهید قواعد عرض اخلاص و تشیید
دواعی اختصاص که مشحون بآن باخلاص است مشهود و مکشوف رای محبت اقتضا میگردانم
که چون حامل صحیفه متوجه بملازمت بود مقتضای محبت آن بود که بدستگاه که باعث تذکار
انحاد و دوستی باشد مصدع گردد بنابرین برنویدای چند کلمه جرات نمود هر چند آنکه دعاء عالم
دولت نوازیها کاری و حدیثی که از مخلص متمشی شود ماموور گردانند که بتوفیق الله بتقدیم
رساند چون غرض عرض اخلاص بود زیاده مصدع اوقات فرخنده ساعات نشده.
بدعا اختصار مینماید امید که همیشه جام صحبت از می عشرت لبریز داشته دو کام
بر مسند ایالت و عزت متمکن باشند ایام دولت و حکومت مخلد و لا یزال باد

قسم بیست پنجم انتقال آفتاب زیج بنقطه اعتدال ربیع که موجب ابتهاج
مزاج لطیف و واسطه فرح و سرور جمهور وضیع و شریف است برجناب عالی
که مستجمع الکابر و اعالیست مجسته باد و آثار استبشار نوروز دل افروز و انوار استعفا
لذت این ایام عشرت اندوز که سرمایه اوقات شادمانی و پیرایه انبساط نشاط
و کامرانیست بر خدام عتبه سپهر احترام مبارک و مسعود همیشه شادمانی هنوز

شبت از شب نکوتر روزت از روز   سال نو بر حضرت فرخنده باد آفتاب
دولتت تابنده باد **فصل پنجم به مستوفیان نویسند یک قسم است**
صحایف دعوات که مستوفیان خیال از استقصای آن عاجز آیند و شرایف تحیات که
محاسبان افکار از استیفای ایراد آن بتقصیر اعتراف نمایند هدیه مجلس سامی و
نثار محفل گرامی خدام آصف احتشام حضرت رفعت مرتبت معالی منزلت عطارد
فطنت مشتری مخدوم ارباب القلم مستوفی الممالک بالاستحقاق ابد الله تعالی ظلال رافته و مرحمته و اعلامه
الی یوم الحساب و التلاق ساخته امری محاسبی مطلع است که بقایای ایام حیوة آه عاج
الاستمرار در دفاتر قرون و دهور در روزنامه سنین و شهور بدعای بر بقای خدام مثبت
و مرقوم میگرداند و شوق دیدار خدام گرام بیش از آنست که بامداد مداد و اقلام و
اسعاد تحریر دراز نام در اوراق شهور و اعوام و طوامیر لیالی و ایام عشری از اعشار کیفیت
نکبت آن از منفع توان ساخت یا تعداد افراد آن بقاعده و قانون مجمل و مفصل توان نمود
بعد التشروع و عمل را از ان ممنوع و محل دانسته صورت احوال را قرینه جان میسازد
دلی بیش نیست صورت احوال ابدو بر بیس طمع آن دنو فع جان است که
انقضای ازمان مهاجرت از ملازمت عرف موافقت و وفا را از صفحه خاطر

محو

خطر حک ننموده پیوسته ابواب مکاتبات علیه و مراسلات شریفه را مفتوح
فرمایند چون جزو و کل و تغیر و تطهیر احوال اینجای را از سیاق کلام صحیحه خلاص معلوم خواهند فرمود
زیاده مصدع اوقات شریف نشد **فصل ششم به سادات نویسند چهار**
قسم است قسم اول توسیل این رسیله و ذریعه این ضریعه تجدید مراسم و ارادت
اخلاص و تاکید لوازم اعتقاد و اختصاص بخدمت خدام فرشته احترام حضرت سیادت
و نقابت مرتبت هدایت و افاضت منزلت مخدوم السادات و الاشراف
فی الایام مخدوم و مطاع طوایف انام خلدت ظلال جلال سیادته و نقابته و افاضته علی
مفارق اهل الاسلام عمت برکات هدایته و نحو اخطه الی یوم القیام نموده همواره مشتوق
متوجه خاطر خطیر ملکوت نظیر و مستظهر به التفات ضمیر فیض بانر خدام کرام بوده هست
و چون شرح شوق و آرزومندی بادراک شرف مجالست سامی متعذر الایام و
مستحیل الانفصام است لهذا عنان بنان را از صوب بیان آن مصروف و معطوف
داشته بمیه مستدعی حصول آن موهبت و متمنی آن سعادت از حضرت عزت
امید که بروجه احسن بزودی بر مرآت ظهور و آینه حصول جلوه گر گردد ملتمس و مامول آنکه تا زمان
نیل شرف خدمت پیوسته باعلام سلامتی ذات قدسی سمات و با خبار مهمات

مزاج کثیر الابتهاج بهجت و مسرت ارزانی فرمایند چون غرض عرض دعا و اخلاص محصور و مقصور بود
زیاده مزاحم اوقات بابرکات نشد ظلال نقابت و سایه افاضت و هدایت
بهاناد بمحمد و آله الامجاد قسم دویم در جواب رشحات سحاب کلک جواهر سلک قطرات
عطرات عام کوهر ارقام خدام کرام در اشرف ایام کالوحی من السماء گشت زار آمال
و چمن احوال مخلصان وارد و نازل گشت و سبب نضارت تمام و سرسبزی و تر است
لاکلام شد و در مقابل آن عنایت بی غایت و بازای آن عاطفت بی نهایت دعای
مقتبس از روایح ارواح عترت طیبین و ثنای از فوایح اشباح ذریت طاهرین اضعافا
مضاعفه هدیه مجلس اقدس و تحفه محفل انفس آن سیادت و قدسی مرتبت ساخته همواره
بموجب آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی طوق محبت و ولای این خاندان
عالیشان در گردن جان است و کمر اخلاص و خدمتکاری آن سلسله علیه در میان تو امان و چون
شوق و آرزومندی بادراک شرف مجالست سامی فوق مدارک افهام و زیاده
از تصور اوهام است لهذا عنان بیان را از بیان آن کوتاه کشیده میدارد و همیشه ارواب
العطایا موجب سعادت و دولت ملازمت را آمل و سایل است بمعرض قبول موصول
باد زیاده مصدع اوقات قدسی ساعات نشده بدعا اختصار نمود ظلال سیادت و اقبال

والافضال لایزال باد قسم سیوم ما نفحات خامه مشکبار و رشحات کلک بدایع
نگار طراوت فزای چمن خلت و وداد و عطرآگین محافل صداقت و اتحاد باشد دیباچه
آمال و امانی سیادت مآب مرتضوی انتساب سلالة الاماجد کبار زبدة الابصار کمال الدین
میرک یادگار را از حلیه و تجمّل بتوقیع سعادت جاودانی مرشح باد مودت دثار اعلاقه
اخوت و رابطه مودت فی مابین آن دودمان رفیع الشان و این مجبان از قدیم الایام مؤکد
بوده و هست سیما درین ایام شنوده شد که تحرک سلسله خصوصیت جهت منذی
بشیر از شیر شده بمخلص زاده عالیشان شبوه مخلص برادری سلوک مینموده اند این طریقه مرضیه
مرغوب طبع موالات سرشت است ابد الآباد در تزاید باد بالنون و الصاد زیاده جه تصدیع نماید
عمرت دراز باد که جرعه عطیه بخشی از هر عطیه که دهد عمر خوشتر است قسم چهارم
اشتیاق و آرزومندی خاطر و تمنای حواس باطن و ظاهر بدریافت صحبت کثیر الموهبت
بندگان سیادت و نقابت پناه بغایت و نهایت رسیده که آگاه افتتاح دیباچه
محبت و وداد و اختتام صحیفه مودت و اتحاد در دونی اقران مساعی دانش و بینش
سرحلقه صدق گزینان سلسله آفرینش چمن آرای حدیقه دانایی نورتخشای حدقه فطانت
و بینایی لمن مثابه است که عرصه وهم و فزای خیال از نجوم آن مالامال و ساحت فکر و دقت

اندیشه از کنجای آن تنگ محال است اگر خامه ناتوان دعوی خبری از عشر آن نماید آغاز اندیشه
محال خود عاجز و در خجل آید و اگر نامه تنگ حوصله خواهد که متکفل شرح اندکی از بسیار آن نماید آغوش
از بیان تفصیل ان بسط انجمن در نوردد او لا جنان مینماید بنا بر مقوله القلب یهدی الی القلب
وضوح انچه عقیده دل ضمیر الهام پذیر که مرات حقیقت نمای دانش و مهبط انوار بینش است رجوع
نماید و بتوسط خامه و نامه و بیان شایبه تکلیف و آمیزش تصلیف ممهد حال مخلصان نموده اطلاع
حاصل نماید بعد از طی از روی آرزومندی و اخلاص و رفع تو ادی محبت و اختصاص منهی رای بیضا ضیا میگرداند
که مخلص مهجور بدستور سابق و طریق مستمره همواره بر جاده محبت و اخلاص سالک بوده و می‌باشد
در آینه صدق و صفا هر گز غباری کدورتی ننشسته و بر بنیان دوستداری هیچگونه قصوری راه نیافته
و نخواهد یافت امید که بسبب درین ایام تمادی از خاطر دریا مقاطر محو و منسی فرموده بندگان
مخلصان خود را سرافراز نسازند و فراموشی را شعار خود ساخته اند اغمض از شیوه اهل وفا و مروت
دور خواهد بود   بانگ التفات از تو دل خشنود میدارم   اگر تو یاد محبان کنی خوش حالم
مستدعی چنان است که بعد ازین بر سر التفات آمده بندگان مخلصان خود را سرافراز ساخته
باشند که تسلی القلب حاصل گردد فصل ششم بصدر نویسند از قسم اول
همیشه مسند والای صدارت و دین پروری و صدر ایوان جلالت و شریعت گستری

فصل هفتم بصدر نویسند از قسم

بوجود کثیر الجود نواب سیادت و صدارت پناه نقابت و هدایت دستگاه
افاضت و افادت انتباه حقایق و معارف آگاه عالیجاه اسلام و اسلامیان ملاذ حقایق
معاذ جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مفخر السادات والنقبا العظام اعلم علماء
والفقها بین الانام مصدوقه کریمه افمن شرح الله صدره للاسلام مربی ارباب الفضل والکمال
مقتدی اصحاب الحقایق والافضال ناظم امور الشریعة والطریقة کاشف مهام الدین والحق والحقیقة
کاشف مسایل الدینیه مبین رسایل الیقینیه ملاذ الضعفاء والمساکین غوث الاسلام
والمسلمین المتمکن علی سریر الصدارة والافاده المستوی علی مسند الافاضه والهدایة فی الحق والحقیقة
والدنیا والدین سید شرف الدین ادام الله برکات ایام سیادته و صدارته و ابقاه الله
مدارج رفعته و عزته و اقباله علی مفارق المسلمین مزین و آراسته بوده طلبه علوم از پرتو اشراقات
مطالع فضل و کمال و کنوز جود و افضال آن صاحب قبال مستفید و مستفیض باشند نسیمه کرمه
قسم دویم در جواب نسیم طره حور او نکهت عنبر سارا که از ریاض خلق و مکرمت
و گلشن لطف و مرحمت حضرت قدسی فطرت ... سیرت نقابت پناه
هدایت دستگاه زیور مسند سیادت و صدارت فص خاتم افاضت و افادت
افتخار القضاة الذی عطاه الله من عطیات الشهیه ما لطالبان الکشف و اذ جمیع اسباب
امجد العوض

الکمال واجری فی ریاض قلبه المقدس من ینابیع فیضه الاقدس انهار الفضل والافضال

آنکه در حکمش نباشد هیچکس را اختلاف — هست بر علمش گواهی عنده ام الکتاب

لازال قوام الملة الزاهره باحکام عدله معموره و ظل الدوله القاهره بارقام فضله مسطور از رباعی

چون صبح سعادت طرب افزا جلوه سرای مهجوران مشتاق و متزویان زاویه فراق و زید و بار و

نعقد ولو دود از سپهر مکارم و معالی آن قدوه اکابر و اعالی در نظر راحله نشینان بادیه شوق و محبت

و مرحله پیمایان وادی صدق و مودت از طور تسلی درخشید آن نسیم جان پرور سرمایه انشراح

قلب حزین و واسطه ارتیاح خاطر اندوهگین بود و این پرتو جهان افروز در دیده غمدیده چون شرر

از شمع شبستان طرب شد ولیکن بموجب آن علت تراکم سحاب شوق و تلاطم

سیل محبت شد و مزید این باعث التهاب نایره فراق و اشتعال نار اشتیاق

آمد — اگر نه آب ز آتش زدی بار ای اشک من — ز برق آه گرم سوختی هم نامه هم محمل

بان در کرانه که دل از [illegible] — ز آب دیده دریاها میان ما و او حایل

حقا که خیال ذات عدیم المثال [illegible] جهان در مرآت جان و جهان نقشی بسته که هر چند تفحص

از صحیفه خاطر مینماید جز نقش حدیث شوق بنظر نمی آید و چندانکه گرد خزانه خیال بر می آید صورتی

جز معنی تمنا حدیث تشنه و معنی غیر آرزوی صحبتش چهره نمیگشاید — ز هر طرف که کنم نظر

بصفحه خاطر — حدیث شوق تو [illegible] آرزوی تو یاد دلم

فصل هشتم بقضاة نویسند

قسم [illegible] [illegible] سند ملت نبوی و محکمه شریعت مصطفوی پیوسته

بشکوه ذات خجسته صفات عالیجاه دین پناه معدلت دستگاه افضل القضات اعدل

الولاة لازال مشید القواعد الشریعه البیضا ممهد الارکان الملت الغرا محجل و مزین باد و بسجل

عزت و جلال و تذکره دولت و اقبال همواره بنقوش نفاذ اوامر و نواهی آن مرجع اکابر

انام معنون و محرمت ناصب اعلام الشرع المبین و آله الاخیار المعصومین تمت

قسم دویم در جواب کتاب کریم مسجل بسجل اکرام و خطاب واجب التعظیم

مختوم بتوقیع انعام خدام مشتری احترام حضرت شریعت و افادت [illegible] و افاضت

و فتوی دستگاه حقایق پناه اسلام ملاذ شرع و ملت متعهد اقضی القضاة فی الممالک

الاسلام والی والولاه بین الانام محی آثار شر[illegible] ماحی بدع المبتدعین ابسط الله ظلال

شریعته و افاضه و حقایقه علی مفارق المسلمین [illegible] الی یوم الدین

در اشرف زمان کالوحی نازل من السما [illegible] استهام وارد و نازل

گشت الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و چون از مضمون حقایق مشحون خرده آمیز امانی

یعنی نوید مراحم و عواطف بیکران بسمع سیدکان و مخلصان میرسید موروث مباهات

الکمال واجری فی ریاض قلبه المقدس من ینابیع فیضه الاقدس انهار الفضل والافضال
آنکه در حکمش نباشد هیچکس را اختلاف — هست بر علمش گواهی عنده ام الکتاب
لازال قوام الملة الزاهرة باحکام عدله منعوضا و عطف الدولة القاهرة بارقام فضله مطرزا در ساعتی
چون صبح سعادت طرب فزا الجلوه سرای هجوران مشتاق و مهجوریان زاویه فراق ورسید و بار
تفقد و تودد از سپهر مکارم و معالی آن قدوه اکابر و اعالی در نظر ارادت نشینان بادیه شوق و محبت
و مرحله پیمایان وادی صدق و مودت از طور تسلی درخشید آن نسیم جان بر در سرمایه انشراح
قلب حزین رو اسطار ارتیاح خاطر اندوهگین بود و این برنو جهان افروز در دیده غمدیده چو خور
از شمع شبستان طرب بنمود لیکن بموجب آن علت تراکم سحاب شوق و تلاطم
سیل محبت شد و مشرق این باعث التهاب نایره فراق و اشتعال نار اشتیاق
آمد — اگر نه آب برآتش زدی باران اشک من — زبرق آه گرم سوختی هم خانه هم محمل
بآن در گرانمایه که دل از هجرانش خون شد — ز آب دیده دریاها میان ما و او حایل
حقا که خیال ذات عدیم المثال [illegible] جهان در مرآت جان و جهان نقشی بسته که هر چند تفحص
از صحیفه خاطر مینماید غیر از حدیث شوق بنظر نمی آید و چند انکه گرد خزانه خیال برمی آید صورتی
جز معنی تمنا حدیث و معنی غیر از روی صحبتش چهره نمیگشاید — ز هر طرف که کنم نظر

بصحیفه

بصحیفه خاطر — حدیث شوق او دارد روی یا دلم

فصل هشتم بقضاة نویسند

قسم نخست [illegible] — [illegible] حسنه ملت نبوی و محکمه شریعت مصطفوی پیوسته
بشکوه ذات خجسته صفات عالیجاه دین پناه معالی دستگاه افضل القضات اعلی
الولاة لازال مشید القواعد الشریعة البیضاء ممهد ارکان الملة الغراء محلی و مزین باد و سجل
عزت و جلال و تذکره دولت و اقبال همواره بنقوش نفاذ اوامر و نواهی آن مرجع اکابر
انام معنون بحرمت ناصب اعلام الشرع المبین و آله الاخیار المعصومین تمت

قسم دویم در جواب — کتاب کریم مسجل بسجل اکرام و خطاب واجب التعظیم
مختوم بتوقیع انعام خدام مشتری احترام حضرت شریعت و افادت پناه افاضت
و فتوی دستگاه حقایق پناه اسلام ملاذ شرع و ملت مقتدا اقضی القضاة فی الممالک
الاسلام والی والاه بین الانام محی آثار شریعة [illegible] المبتدعین ابسط الله ظلال
شریعه و افاضه و حقایقه علی مفارق المسلمین [illegible] الی یوم الدین
در اشرف زمان کالوحی نازل من السماء [illegible] استهام وارد و نازل
گشت الحمد لله الذی [انزل] علی عبده الکتاب و چون از مضمون حقایق مشحون فرخنده ابلاغ و امالی
یعنی نوید مراحم و عواطف بیکران بسمع سیدکان و مخلصان هر بسته موروث مباهات

و انجا رونمود مفاخرت و اعتبار گشت و اضعاف آن مکارم و عواطف تحیات

عبودیت سمات و خدمات مخالصت [illegible] در مجلس [illegible] محکمه علیه

گردانید چون در دعوی [illegible] و خلاص و خدمتگاری و اختصاص ضمیر خفایای ما شاهد عدل

است شروع را ممنوع میداند حقا که شوق و اشتیاع بادراک خدمت علیه و نیل

بلاغت عتبه تهنیه بیش از آن است که بامداد مداد و اقلام محرر توان شد لهذا شروع را

دران منهی و ممنوع میداند امیدوار است که حضرت قاضی الحاجات آن سعادت را

که متضمن حصول مقاصد مرادات باشد بزودی مدعا میسر گرداند فرد بیت لعل

تو چون غنچه دلم پرخون است   در کریه بیاض دیده ام گلگون است   ازار جدای تو از حد بیش است

اندوه فراقت از عدد افزون است   سلامی کز نسیم آشنای کهن تازه کند و تحیتی

که شمیم گلستان محبت [illegible] اصحاب مودت رساند بادوطف نیاز

مندی و صحا[illegible] شمع شبستان سیادت و نخل گلستان نقابت

و افادت انجمن [illegible] آرای روضه امانی و آمال شهاب ثاقب آسمان

مناقب ذروه معالی و مراتب در گرانمایه والا گهر گوهر دریای قضا و قدر عالی جناب

سیادت مآب میمعالی انتساب قاضی مسیحه الملت و الدین روح الله قلوبنا بنا ایه نسیم

ای ایکه گلگشا [illegible] رسیده وار [illegible]

وصال و اقر عیون بنا الطلوع نجم جمال موجه میسر گرداند و خود را از خجل بیمار مندان و زمره مستمندان

الشان میداند بادله [illegible] فراق و خار خار وداع اشتیاق نه بمرتبه ایست که

جان غمناک تحمل آن تواند کرد و غنچه دل صد چاک تاب جفای آن تواند آورد در

چشمه سار چشم اشکبار بجای آب خوناب روان است و در ته دل بقرار لاله وار

صد داغ حسرت و آرزوی پنهان افسوس که روز عمر شب گشت و پایان شب

فراق پدید نیست و دریغ که در شام هجران جان بلب رسید و نسیم صبح وصال بیچ

جانه بجان رسیدم و جانان نمیرسد چکنم   شب فراق بپایان نمیرسد چکنم   اگر از مهب

برگشت زار خاطر مهجوران نبارد بیم آنست که سموم هجران بیک نفس خرمن

هستی را بسوزد و اگر پرتو شمع خیال حلقه دل مشتاقان را روشنی ندارد هر کرا آتش

طبیعت در فانوس بدن چراغ حیات [illegible] امید وصال تو زنده میدارد

و گرنه صد رهم از هجر تست بیم هلاک   [illegible] مراسم

اشفاق انگه گاهی بر نسخه سواد خامه عطر آمیز [illegible] ساند و بلمعه بیاض

نامه شوق انگیز خلوت خاطر مشتاقان را منور [illegible] برهم طوده است که سالی

آینده بعون قضا الله سبحانه در سفینه توکل نشسته بیاری نسیم مراد از عمان حرمان که رهگذار

مقصود است عبور کرده شود و بعد از آن برخصت بخشید [illegible] را براحلهٔ شوق بسته بهمراهی قافله
نوبتی طی مراحل و منازل فراق نموده اید [illegible] ف را بغیر کلام
ملالت مآل هجران و شرح حدیث کلالت عالی دوران معطل نمی نماید و زیاده برین در
صدد اطالت و اطناب درنمی آید والسلام الله علیکم السلام منادیکم **فصل نهم**
بمدرسان و مفتیان یک قسم است صفه درس و فتوی دار ایوان علم و تقوی همواره
بحضور فایض النور عالیجناب فضایل پناه ارادت دستگاه افتخار المحققین استظهار
المدققین مزین و منور باد و حل مشکلات مسایل بتلویح رای صواب نمایش میسر و رفع معضلات
مسایل بتوضیح فکر عقده کشایش متعذر بحرمت النبی الامی خیر البشر **فصل**
دهم بمشایخ و صوفیان یک قسم است شمع ای تارک ارباب هدایت
را تاج درج نو نکهت [illegible] نقطه نور صبح در ظلمت داج عالم بفروغ
شمع [illegible] آیت ازل مفتح فاتحه مصحف سعادت
لم یزل مزین [illegible] بسته آثار حقایق شعار معارف دثار ترتیب
مدار باد و پرتو [illegible] قدسی مواطن بر مرآت قلوب اصحاب ارادت
ساطع و افاضه انوار بیدریغ بر خاطر اهل طلب لایح و لامع بعد هذا امر نوع شده گرامی شعار

مقدم در خطه فصاحت فصیح بیان ما نزاع مخدوم معظم در قلم و بلاغت بالغ کلام ما را
ملاذ مکرم و از یگانگی نظر شرس بیان عدم خدا و رسول را زایر حرم اصلح دارد بنی آدم
بنی خضر مسیحا دم متوقع بود **قسم هفتم** معتکفان معبد یکتا زیارتگاه بجای
سراپا حی بوسته ذکر دریافت صحبت ذات حضور [illegible] گره شرف
حصول گی دره موفور السرور در جاده زهادکوی و مهد سجاده رضاجوی بی نیاز برزمین
در دست دعا بر آسمان داشته اهل رسایل انداکر نفسی شمع خلوت این گدا آشفته
نفسان شده محبان سوخته را منصب پروانگی بخشند از مرحمت جبلی و مروت
ازلی دور نخواهد بود بلی خاطر جوی مستمندان درد کشی و دلبری محرومان دل ریش بزرگان
دین و دولت و عظمای ملک و ملت را پیشه شده و عادت دیرینه است
اکران برگزیده آفاق و آن جامع کمالات بالاستحقاق افتد اما آنچه سینه در
طریقه مرضیه نموده انجمن افروز این خلوت و جامع کمالات ضمیر این محبان تمام کرد
شوند سزاوار است چه آب دیده و حسن [illegible] مژگان بچون از دیده آب
سبوی کرم ساخته از غبار عالم فانی و گرد ملالت طبایع این جهانی دست شستنی دارد
چه گویم بهر تشریف قدومت خانه دارم نه جیم چاکسارم گوشه ویرانه دارم

فصل یازدهم به اطبا نویسند دو قسم است قسم اول همیشه تا عناصر را
مدار است و امتزاج ارواح برقرار مزاج شریف و عنصر لطیف خدام ارسطو مقام حضرت
حکمت دستگاه [illegible] خداقت و افادت [illegible] لقمان سمات افلاطون صفات
حاوی المطاوی لعلم عملا جامع علم ابدان ادام الله برکاته عن سواد الحسنه از خلط ردیه محنت
دغم و مادّه‌های فاسده رنج و الم مسیح و سالم باد خدمات مفرح [illegible] و تحیات چون انفاس
مسیح روح فزای منحف و جهدی میکرداند چون حرارت امراض متضاده هجران و مرارت
علل فاسده حرمان در ایام اسقام فراق و ازمان هجران افراق در قلب و جان در کام جان
این ناتوان بیش از آن تاثیر کرده که بجز جلاب وصال و شراب [illegible] هیت اسباب
اتصال معالجه و مداوای آن ناتوان نتواند نمود لاجرم شروع در تشخیص آن نموده همواره از دار الشفای
لطف و احسان و شربتخانه برّ و امتنان حضرت حکیم علی الاطلاق بناله و زاری مستعلج
الآلام دوری و مشخص اسقام مهجوری است امید که بقانون حکمت معهود فا ذات شریف
فهو یشفین درد مفارقت را دوائی و رنج مباعدت را شفائی کرامت شود طبیعی
آنکه تا زمان ادراک ملاقات فیض بخش همواره باعلام سلامتی مزاج صحیح المزاج جناب بهجت
آثار حکمت سمات مسرور فرمایند که موجب تزاید و تضاعف وداد خواهد بود دیگر حکم باد

اوریب تبر

قسم اول

قسم دویم تمادی ایام فراق و توالی الام اشتیاق مزاج صوری را از نهج اعتدال
انحراف داده و چون اشتعال حرارت مهاجرت ضروری خلاف مقتضی طبیعت
نیز است انواع اعراض اتفاق افتاده که جناب حکمت مآب مسیحا ایاب افتخار
الحکماء فی العالم مسیحی دم خضر مقدم لا زالت میامن انفاسه النفیسه سببا لشفاء الامراض
و حاویا لحصول الاعراض کمالی شربت سلامتی مفرح بهای ارسال [illegible] بستر هجران
و خسته دلان زاویه حرمان یاد فرمایند سکنجبین وصال مبرد که شربت هجر نمیدهد خفقان
جواد [illegible] زیاده مبادرت نمینماید و به [illegible] همواره انفاس مسیحا اقتباس
از مزاج انام موجب ازاله اسقام باد برب العباد فصل دوازدهم بمنجمان و ارباب
تقویم نویسند قسم است قسم اول تا سپهر دوار با نجوم ثوابت و سیار گرد
کره خاک دایر است و لعبه هزار دیده در حال عالم و عالمیان ناظر اختر بخت جناب
حکمت مآب زبده اصحاب تقویم افتخار ارباب تنجیم همواره از افق سعادت
طالع با دو کوکب طالع آن فاضل ستوده مآثر پیوسته از اوج شرف و عزت
لامع بحرمت النبی المصطفی و آله النجوم فلک العز و العلی قسم دویم یاد ایام
وصال تو در لوح دل من بر دور فلک و گردش دوران نرود قلم شوقی بوجهی

امراض بر

به عام حصار بدل

دوازدهم بدل

رقم مهر گشته   گر بنم گر عشق جان بردد آن نزود   تا قطب مدار فلک و سماک سمک
و دوایر افلاک محیط مرکز خاک و محدب کره اثیر مقعر قمر است ذوجه ذات
ملک صفات آن اوج روح شادمانی و مفرح قلوب امانی طرازنده لباس نیکنامی
فرازنده رایات شادکامی سواد دیده بیداری سرور سینه بختیاری سبب حصول اغراض
و امال و اسطه عقد دولت و اقبال در چمن افضال و جویبار استقلال ثابت اصل رفیع
فرع باد بعد از طی تکلفات جلوم از انتعاشی و خورسندی امید وصال بعد از چندین سال
چراکه تشنه دیدنهای جان اخلاص و تاسیس ارکان اختصاص نه انجبال استوار است که با ختلاط
مسا و صباح و امد شد عدد و رواح نقوش حروف آن از لوح فکرت محو یا از صفحه
اندیشه سترده شود   زنهار تا گمان نبری گر تو غافلم   دل با منست گرچه بسی
دورم از برت   ذات عالی از الی باد قسم سیم ارشاد طاهر دکنی جهت
طلب اسطرلاب چون رقعه نا تمام بود در باب شعرا نوشته شد در سلک اصحاب
نظم کردید تا شعاع آفتاب وجوب از نقبه عضاده اصطرلاب حکمت الهی
بر صفایح ممکنات فایض باشد پرتو لوامع خورشید فضل و حکم و لوایح بدر خلق و
کرم از سپهر ذات فایض البرکات علامی فهامی صاحب سریر اقلیم کمال مسند نشینی

مرتبت بارگاه افضال ترتیب افزای ریاض افادت انجمن آرای گلشن افاضت
چهره گشای جمال معانی و معانی مبین رموز دقایق آسمانی زیور چهره دانش و بینش
فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات الهی
دکهای استادی بر صفحات هیاکل اعیان تابنه اصحاب مکارم و آداب قواب
قوابل باهیات حکمت تلامذه و طلاب لامع و لایح باد قسم چهارم تا اشعه
آفتاب مشیت ازلی بر صفایح ممکنات تابان و موجب بهار و خزان سرا
بستان امکان باشد گلستان خاطر همیشه بهار بندگان ارسطو رتبت فلک بارگاه
افلاطون مرتبت کمالات دستگاه که سیراب سلسال حقیقت است از
آسیب تندباد خزان و آفت خشک سال نقصان در امان و اهب مثال باد
و هرگز گرد حزن و ملال و غبار رانده و کلال بر دامن آینه ضمیر خورشید مثال آن حکمت مآب
ننشسته همواره در نزهت آباد رضامندی فراخ حوصله و گشاده پیشانی با سپهر رضای
زمانه باشند قسم پنجم تا شهسوار انجمن ثوابت و سیاره را ابلق فلک زیر
ران و بر بسیط غبرا فرمان باشد همواره اشهب خوشخرام دولت ارجمند بندگان
حکمت و فضلت پناه افلاطون الزمانی در میدان شهامت و فرمانده کام مراد

در جولان باد حقیقت مراتب محبت و جلایل شوق را که مذکور خاطر مهر گزین است
بنا بر قصور عبارات و استعارات آلوده بیان نساخته بزبان بی‌زبانی شرح راز
و اظهار نیاز مینماید گفتگو بیت نیارم بلب خاموشی که اگر لب بگشایم ز سخن
بار افتم و بحکم القلب یهدی الی القلب ادراک آن از رجوع بقلب سلیم نموده
دل بشناسد صورت احوال ازو بپرسد

فصل سیزدهم بنقاشان یک قسم است

یا نقاش صنعت بقلم قدرت در لوح هستی صور اشیا
می‌نگارد همیشه آستان رفیع الارکان جناب حکمت مآب مانی صفات بهزاد
سمات نادر العصری بنقوش آمال و امانی و صور مطالب و مآرب دو جهانی
منور و مزین باد بعد از طی دعا بر پیشطاق ضمیر منیر مهر تنویر صورت ظهور میدهد که

فصل چهاردهم بمیرشکاران سه قسم است قسم اول

با همت بلند و
شاهین همت ارجمند بندگان فلک رفعت گردون حشمت همای اوج برخوردار
و شوکت بال بلند پرواز سپهر نامداری جلالت در هوای دلگشای جویبار امالت
و اقبال و فضای جانفزای مرغزار ابهت و اجلال بصید امانی و آمال در طیران
و سمند خوشخرام دولت بی مانند آن عالیقدر در میدان جلالت بکام مراد در

جولان

جولان باد در رب العباد بعد از اهدای دعای که بارقه اخلاص انجمن الفت را
معطر سازد مشهود ضمیر آفتاب نظر میگرداند که چون فیما بین مخلص و آنجناب تا
حال طریقه محبت و یگانگی مسلوک بوده مطلقا امری که باعث غبار خاطرها
باشد از جانبین بظهور نرسیده خواهش خاطر دوستی دوست آنست که بعد ازین
در رشته مبانی وفاق و تصفیه مناهل اتفاق اهتمام رود که در شان تعلق امری
شریف‌تر از توافق نیست و اگر درین ایام باغوای مفسدان که حقیقت بد اختر
ظاهر است اندک نقاری بحسب اتفاق روی داده باشد بحکم حدیث
الحب یتوارث چون مشرب عذب محبت موروثی و منبع مصفای
الفت ازلی از خاشاک تلویثات ظاهری و شوایب غبار صوری منزه
و مبرا است یقین که از او ناکسی فساد مفسدان مکدر نمیشود این دوست جانی
و هواخواه جنانی را خود محبت جبلی و الفت طبعی نسبت بآنحضرت نه در آن
درجه است که شاهین بلند پرواز فکرت در هوای ادای آن بال تواند گشود و با
کمیت خوش رفتار قلم طی بیدای بیان آن تواند نمود از روز که عقد بر ثریا
بستند وین منطقه بر میان جوزا بستند در بود و وجود همچو آتش بر شمع

مسرت بهزار رشته بر ما بسته شد لهذا دل تنگ حوصله که مست باده
یگانگیست بیشی ازین تاب خار بیگانگی نیاورده میخواهد که دایما بافتتاح ابواب
مکاتبات و اجرای مراسلات سررشته وداد محمود و قاعده اتحاد مضبوط باشد
و عروض کدورت بزلال صفا مصفا گردد لاجرم بنده را با صحیفه شوق آیین بجهت
ارسال نمود مترصد است که از جانب عالی نیز همان رابطه صداقت قدیمی منظور بوده
بجوز بیگانگی نباشند و بدستور بارسال مراسلات محبانه دار جاع خدمات بی تکلفانه
زنگ زدای آینه خاطر مهر آگین گردیده بجوز نسیان نفرمایند **قسم دویم**
همیشه تا باز سفید بال صبح در شکارگاه جهان بیشی از برخواستن بدر آتشین رنگ
آفتاب تابان در طیران است مرغ اقبال بر سر دست شکار کنان عالیحضرت
سامی رتبت عالیجاه باد رب العباد چون شرح شوق مشتاقان صحیفه شریف
بلند تر از قدرت پرواز مرغ خامه مشکین منقار است لیس اورا از آن پایه باز
آورده بدعای که مقصد یافت مواصلت سامی باشد مبادرت مینماید نیل
این مقصود بر وجه مرغوب روزی باد **قسم سیم** شهریار گلوی کلنگ روح
عدوی بندگان ابالک شاه در مجلس شاهی اجل و باز بلند پرواز دولت آنعالیجاه

درپناه

درپناه خالق لم یزل باد رب العباد بعد از طیران شنقار دعا مکشوف میگرداند که
چون مدتی بود که از چگونه ذات ملایک صفات اطلاعی نداشت لهذا این وسیله صحیح
اوقات فرخنده ساعات گشت مامول آنکه سلامتی ذات با برکات را اکثر بتبلیغ
بمقام اعلام در آورده مسرت افزای خاطر مشتاق گردند و خدمتی که در صوب ملازمان را
اتفاق افتد بی تکلف اشاره فرمایند که بتوفیق الله تعالی فیصل پذیر گردد چون عرض منجر بود
زیاده اطناب ننموده بدعا ختم نمود امید که همیشه طبل باز عیشی در شکارگاه عشرت
سوار نشی در آورده خوش وقت باشند **فصل یازدهم در دستان**
نویسندگی و مجموعه قسم است قسم اول صبا بگلشن اسرار قدس راه ببر
بشاخ زر گرم زاری گیاه ببر به بند تازه دو دو گل دسته از دل و جگرم بار مغانه
مستان بر مکاه ببر بنده مهجور هر چند سراپرده خاطر محبت ذخایر را خلوتگاه خیال
بندگان مخدومی داشته همواره بزبان بیزبانی عرض راز و اظهار نیاز مینماید مضمون
همنشینم بخیال تو دو آلوده دلم کای وصالیست که از پای غم هجرانش بست
از محنت فرقت آلوده است و میخواهد که کاغذ دو رو و قلم دو زبان را بوحدت سرای
اخلاص راه دهد لیکن طی این وادی در نظر ارباب ظاهر العیاذ بالله محمول بر بیگانگیست

لهذا در معرض تصدیع در آمده بعد از عرض بندگی و اظهار اخلاص و سر افکنده که خود دانند که خاطر
فیض مظاهر میگردانند و توجه خاطر و عدم نسیان و رجوع خدمات امید دارست بوسته خوشحال
و خوش وقت بوده ظلال خورشید مثال مخلد و لایزال باد

قسم دویم در جواب

بنده کمترین در ظلمت کده تنهای نشسته در بروی آشنا و بیگانه بسته منتظر فتوحات غیبی
و فیوضات لاریبی بود که شعله التفات آن معدن سیادت و افاضت طالع و بارقه
نقد آن مخزن افادت ساطع شده مونس دل غمگین و انیس خاطر حزین گردید
خانه ما را چو شب چراغ عاریت   گرد در و دیوار این ویرانه مهتاب آمده   در هنگامی
که تراحم هموم و تراکم غموم حجاب تماشای شاهدان بهار گشته بود و ریاحین عنبر آگین که
بدست قدرت فکرت گلدسته ها بسته انبساط خاطر دوستان را از گلستان
قدسی مجمع انس فرستاده بودند اهتزاز بخشی خاطر مهر آیین که مشتاق شمایم گلهای
صوری و خواهان نفائح ازهار معنوی بود گشت و نزدیک بدانچه از دریافت مضامین آن
آرایش گلزار دانش و بینش مسرت حاصل شود لذت داده از نوید صحبت ذات
قدسی صفات گل گل شگفت کلاه که در تاخیر و تقصیر تسطیر عرایض و سوانح حالات فرموده
اند   بگذار که پنهان بود این درد جگر سوز   انگار که گفتیم و دل خسته نکشتیم   سر خامه

شکستن و دهان دوات بستن و خاموش در کنجی نشستن و تماشای عالم کون
و فساد نمودن نسبتی ندارد صد حیف که دل بی حوصله تاب تجرع خونابهای گوناگون
نیاورده گاهی باظهار درد بیدرمان خود و جویای درمان درد بی پایان میگردد
ناله را هرچند میخواهم که پنهان در کشم   سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد رس
شرح این هجران و این خون جگر   حالیا بگذار تا وقت دگر   مجمل ما از سعادت خدمت
محروم شده لمحه بکام دل نبوده و نفسی بی آه جان گسل بر نیاورده حقا که اگر نه استنشاق
روایح الطاف عامی بود کار بجنون انجامیده بود چون یقین میداند که حضرت مسبب
الاسباب را در هر یکی از خیر و شر و نفع و ضرر به بنده درمانده خود حکمتی هست رضا
بقضا داده بهمه حال خورسند هست   روزگاری شاد بودی لحظه دل تنگ باش
الحمد لله علی الصحة و السلامة   قسم سیم   لوامع دعوات که اشعه خلاص آن چون پرتو نور از
عارض حور طلوب سلطان ره کیان مجامع الفت را منور گرداند بزم افروز خلوت
و دل باشد و فوایح تسلیمات که روایح اختصاص آن مانند نکهت عنبر دماغ دماغ خلوت
نشینان محافل مودت را معطر ساخته انجمن آرای صدق و صفا گردد شمع مجلس
ارم مشاکل و عطر محفل جنت مشاکل شده گان میرزای میگرداند که هرچند همه مال معنوی

معنوی که سراچه دل را بنور حضور آراسته باشند محتاج آن نیستند که قلم دو زبان ۴۰
را محرم خلوت سرای وحدت ساخته باظهار جلایل شوق برداخته لیکن خاطر
مهر آگین میخواهد که بیشتر ارسال مراسلات سرمایه زمزمه محبت باشد تا باین وسیله
پاس مراتب ارتباط ازلی و حفظ ضوابط اختلاط مکتسبی در عالم ظاهری نیز
مرعی بوده بوستان مواخات و یگانگی که از رشحات سحاب فضل ربانی
خرم و ریان و از نوایب خشک سال بیگانگی در امان است تیاز نگار آرایش و پیرایش
باید لاجرم بواسطه این دو کلمه مذکر عهد دوستی و وداد گردید مامول آنکه از طرف قرین الشرف
نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده همواره همواره بمکنونات ضمیر الهام پذیر را
بشرنامات متنوعه برتو ظهور بخشند که هر آینه موجب تاسیس ارکان وداد
خواهد بود و خدمتی که در نجد و دو جهی که در خصوص محبانرا قابل انجام و لایق سرانجام
آن دانند لا تکلفانه اعلام نمایند که حسب الوسع و الامکان بمنصب داده بتقدیم رسد
زیاده مصدع نمیگردد ظلکم ممدود **قسم چهارم** نسایم ریاحین خلت و وفاق
و شمایم ازاهیر مودت و اتفاق که از بوستان تازه نهال دوحه دولت
و اقبال بندگان امید گاهی در اهتزاز آمده بود بجوشترین وقتی نکهت بخشی

شام

ام یگانگی گشته فوایح صداقت آمیزش دماغ دل قدر شناسی را برسر ۴۱
نشاط و روایح محبت انگیزش خاطر مهر اساس را در انبساط آورد و از مراتب
دوستی که نگاشته کلک عنبرین سای شده بود آغاز تعارف ازلی برایه اتحاد
و انجام تناسب ذاتی سرمایه وداد یافته ضمیر عطوفت تاثیر را بهجتی تازه و سروری بی
اندازه روی داده امید که همواره مخلص نواز بوده قرین صحت و عافیت باشند
قسم پنجم دعای که قدوسیان ملا اعلی بقبول آن استقبال نمایند و ثنای که
کروبیان عالم قدس با جابت آن مبادرت فرمایند بار روایح ثنای که نسیم
عنبر بیزش غنچه گلبن خلت و اخلاص را چون گلستان خلیل خندان و شمیم
عطر آمیزش محفل عقیدت و اختصاص را مانند انفاس قدسیان مشک
افشان سازد مصحوب نوافل نثار مجلس شریف و محفل منیف
میگرداند **قسم ششم** الوف دعوات تحیه المعات که پرتو صدق آن
چون اشعه نور از چهره حور ساکنان حظایر محبت را منور گرداند و صنوف تحیات
در دینه النفحات که رایحه محبتش مانند عنبر دماغ مقیمان حدایق الفت را
معطر سازد بلسان مودت موروث و بیان اتحاد قدیمی بمجلس شریف و محفل

منیف بندگان عالی القاب واهب امید از دوار دیار عمر و دولت و بقای جلالت
آن والا منزلت را از درگاه ایزد مراد بخشی مسئلت می‌نماید امید که کامروای دارین
باشند ظلکم ممدود و عاطفتکم محمود **قسم هفتم** نگاشته کلک نوادر بیان و
رقم زده خامه جواهر فشان منشیان بلاغت نشان حضرت محبت و مودت
پناه مخدومی که سبحه بیان در سلک معانی کشیده بودند در اشرف اوقات
و ایمن ساعات از ایراد قاصد خجسته پیام بمطالعه بنده کمترین رسید و فحوای
شفقت آیین آن که منبی بر تشیید مبانی محبت و وداد و تاکید قواعد مودت
و اتحاد بود موجب ازدیاد مواد گردید امید که همیشه دوست نواز و سرافراز
بوده ایزد کامده کام بخشی مطالب صوری و معنوی ایشان را حسب المدعای
دوستان بفضل پذیر گرداناد **قسم هشتم** همواره سریر دولت و عزت
و اقبال و مسند ایالت و حشمت و جلال بوجود کثیر الجود خدام رفیع مقام
ملک احترام مزین بوده توفیقات آسمانی قرین آمال و امانی باد بعد از
تبلیغ دعوات وافیات شوق آمیز دوستانه و مدحات زاکیات
محبت انگیز مخلصانه که شیوه مرضیه دوستان و طریقه و شیمه مشتاقان است

فشان جواهر ... و رقم زده نگاشته کلک نوادر بیان ... منشیان ... حضرت محبت و مودت پناه ... سبحه بیان در سلک ... کشیده بوده اند

مرفوع رای ملک آرای مشهود ضمیر منیر خورشید انجلا می‌گرداند که در بعدیت تمادی
قرب جوار همگی مطلب و جملگی مقصد بران مقصور بوده و هست که ارکان قصر
رفیع البنیان دوستی و موالات و ایوان منیع الارکان صداقت و مصافات
بنهجی استحکام داشته باشد که آثار آن بتمادی شهور و اعوام اندراس و انهدام
پذیر نگردد و تاکید الفوائد المحبة و تمهید الروابط الصداقه همواره ابواب مراسلات که
احسن عادات ارباب موالات و نعم البدل شرف ملاقات مجمع الحال
داشت بر سبیل دوام مفتوح داشته اعلام سوانح حالات و شرایف مفا
وضات که بسبب اعتلا معالم مصادقت و مواخات و مراسم موافقت
و مصافات است بهجت افزای خاطر مشتاق گشته از جویبار قلم مشکبار
عطارد رقم و شبنم خامه خلت شمیم خضرت بخشی ریاض امید دوستان
و نزهت افزای حدائق تمنای محبان می‌بوده باشند بنابرین رقعه را
با تحائف اینجای روانه خدمت نمود که از جلوه گاه آن با برکات اطلاع حاصل
کرده جواب را انجر ساز ذریعه لطف مستلزم آنست که ابواب مراسلات مفتوح
داشته بجویبار نسیان ننمایند و بی تکلف برجوع خدمات مشعوف گردانند لا تقدر

امکان تمشیت پذیر گردد ایام دولت مستدام و دایم باد برب العباد نظم

ای نسیم صبحدم نور صفا آورده　از مقام دوستان بوی وفا آورده
از برای مخلصان آورده خط شریف　یا رب این منشور نامی از کجا آورده

در شریف ترین ایام از شرف شریف خدام والا مقام ملک احترام حضرت ظل الله سرچشمه آب زندگانی فیض تمام یافت　ساختم چون رسید نامه تو

ای دل و جان بیاد تو خرم　چشم مهجور را بدان روشن　دل مجروح را بران مرهم

کن سبب شکایت آمیز و شکایت کمینه انگیز که در سلک تحریر و کلک تقریر در آمده بود ز هر فهمی نمود که با شهد مهر و محبت ممتزج بود نه آتش تلخ خشمی که زلال لطف و عطوفت و مودت در آن ریخته بودند　دلم بردی و دلدار جفا جوی ندانستم　نمودی مهر اما بیوفا بودی ندانستم　نمیدانم چه حالت روی نمود که آن عزیز الوجود قاعده وفاداری شکست و کدام حادثه دست داد که بدل آزاری کمر بست

باز از یکی مهر تو نقش وفا که برد　باز نمیدانم از سر پیمان ما که برد

دریغ که آن همه لاف لطف و یگانگی که دورت و بیگانگی بوده و بسیار حیف که نقد مهر خرش بر محک امتحان از اعتبار کم عیاری نموده جانب اغیار را بر یار و وفادار ترجیح

نهادن و بمجرد فساد دشمنان بدنهاد سر رشته اتصال دوستان از دست دادن خلاف یاری و نقص دلداریست

روا بود که برنجی ز ما بهیچ سبب :

ملکی که بپاسبی نمک بشکست رنجیدن　هرچند او را تجاوز از قاعده لطف و طریقه ملایمت است بنده را صورت محبت بهمان و حسن عقیدت هزار چند آن است

منم همچنان بر سر دوستداری　تو گر دوست داری مرا ور نداری

حقا که روز بروز مهر مشرق محبت و مودت تابنده و پاینده است و ساعت بساعت خورشید مصادقت و مخالصت درخشنده تر است　الحاکم بتهای کمال ارادتست

هرچند جور بیش محبت زیادتست

چون بنای محبتم بنا بیت موکد و محکم است چنانچه بهیچ وجه رخنه و خلل نمی پذیرد و زلزلی نمیگیرد نظم سخنی با بی غزل مولانا جمیدر [?] که مناسب حال است مینماید

ترک آن شوخ ستمگر بجفا نتوان کرد　بجفای که کند ترک وفا نتوان کرد
حال زار دل خود با همه کس نتوان گفت　گفتگوی غم او در همه جا نتوان کرد
شمه با تو ز درد دل با نتوان گفت　سخنی بیش تو از محنت ما نتوان کرد
درد دل چند زغم دیده ز هجران دردیست　که بجز وصل تو اش هیچ دوا نتوان کرد

امید که دیده بخت بیدار بیدار

فرخنده آثارش هر چند زودتر میسور گردد قسم دهم بعد از تذهیب صفایح کتب
مرقومه باقلام محبت وولا وتهذیب صحایف خاطر از شوب رعونت د
ریا معروض رای غرا آنکه هر چند دوران مواصلت را وفای نبوده وسیاره سریع السیر
وصل از برق خاطف زودتر افول نموده اما از عمان محنت آمیز هجران ملالت
اکثر القدر تعرقه وآسیب نصیب جان دور ماندگان از حیز شده که تقریر آن مقدور
کلک عبارت پرداز وتحریر آن میسور خامه سحرساز نیست کر بدانکه چها میکشیم
از درد جدای بگذا با همه بیرحمی خود رحم نمای فی الجمله تسکین نایره اشواق وتداوی آلام
فراق بزلال وصال وتریاق اتصال شاهد خیال مینماید واز مشاهده سراب صفت جانست
بروقت خاصیت آب زندگانی مرآید نیل شرف اتصال علی ما اشتهیه الانفس
وتلذ الاعین بحصول موصول باد لازال الحجب متمکنا علی اسرایر الدوله والاقبال قسم
یازدهم اگر حال من آن شوخ را خبر باشد بسوز دارد لش از سنگ سخت بر باشد
جفای بر توده محنت جدای ومحنت یکشبه جفای تنهای بر روزهای دراز دوشبهای
جانگداز بیابان نمیرسد وشرح شمه از پریشانی خاطر مهجور ونیدی از نگرانی دل رنجور
وبیان قلیل از اضطراب جان علیل بتکلف بیان وتکفل بنان سامان نمی یابد

روزم سیه ودل که زد شب بداغ هجر دور از سعادت تو عجب زندگانی
همیشه عندلیب سبب الافراق هجران زبان بزمزمه اسفی علی یوسف میکشاید
هر چند استیلای مرض فراق از حد برون وحال جان غمناک از اشتعال نار
اشتیاق بهلاک واستیصال مقرون است اما هنوز دیده اشکبار آرزوی نظاره
جمال دارد ودل افکار ترتیب جواهر زواهر وصال را در سلک حضور وعقد وصول منظم
میشناسد مردم ودر دل من حسرت یار است هنوز دیده فرسود ودلم عاشق
زار است هنوز بلی آنها که متاع خانه هستی را بسیلاب جهد محبت داده اند
وداغ شوق مودت بر سینه بیکینه نهاده کشف مشکل بلکه انصرام مدت حیات
جانرا چند آنقدر عمر نهند و بهیچ روی یاس باس را بحریم دل بغل راه نمیدهند
غبار محنت هجران ضروری والبسیار اعتبار نمیکنند ونسیم گلشن وصال صبوری
را انتظار میکشند نسیم وصل تو گر صبح رستخیز وزد ز چهره پاک توان کرد
گرد هجران را امید بلطایف کرم الهی چنانست که عنقریب مشاعر جسمانی چون
مدارک نفسانی بنزهتگاه وصال وصل ومراصد چشم خونبار چون مقاصد قلب
امیدوار حاصل گردد والله لطیف بعباده قسم دوازدهم نفسی بی نماند از من و

دارم هوسی که بکام دل خود با تو برآرم نفسی لا اقسم بمواقع النجوم که خاطر محزوم
بسبب تغیر اوضاع این دیار و تبدیل اخبار پر اشرار هدف سهام غموم و پیکر
هجوم هموم شده و بهمین علت در بنولا از وطن مالوف جلا نموده اما فی الجمله تسکین
نایره اندوه و کلال و اطفای حرارت ملال بخبر مسرت اثر سلامتی ذات کریم
الخصال و استقامت نهال وجود عدیم المثال بحصول انجامید و بقدر سرمایه اطمینان
خاطر محزون گردید باید که تو باشی از ینها که گوید یقین است که اساس حقیقت جامعه انسان
خود در البعرض حوادث متزلزل نخواهد ساخت و در اوراق مجموعه خاطر عاطر اسلوب
عواطف ایام تفرقه نخواهند انداخت چه حصول آمال دنیا دلبستگی را نشاید و در
فوت آمال دل شکستگی نه باید برجا و اثق و امید صادق است که عنقریب
غنچه مراد از نسیم عنایت سبحانی شکفته و خندان گردد و ریاض دولت و اقبال
بترشح ابر رحمت ربانی سرسبز و ریان شود نا امید از در رحمت مشو ای باده
پرست اگر تا زمان شرف ملاقات برشحه اقلام غالیه فام روضه امید
مهجوران مستهام را نضارت بخشند از رسوم لطف و کرم بدیع نخواهد بود و کوکب
سعادت از ذروه اقبال و نجم دولت بمنزل عز و شرف راجع باد سلم

سیزدهم یا دیده ز رخت عمری سودای تو ورزیدم فارغ ز تو چون باشم
اکنون که ترا دیدم بالله العظیم که تا شرف ملاقات صوری موکد انس
و الفت معنوی گشته بلکه از روزی که خامه تقدیر بر صحیفه خاطر فقیر حرف خلت
و حدیث مودت آنحضرت نوشته نفسی بی ذکر محامد و نشر مناقبش نگذشته
و زمانی از مطالعه خیالش غافل نگشته هر صبح از نسیم صبا خبر گلشن وصال
پرسیده و هر شام چون شفق از محنت فراق غرق خوناب چشم اشک
دیده گردیده نه دیده را دور از سعادت دیدار نور است و نه سینه را بی دولت
وصال سروری دشمنی چون محنت فراق خونریز در کمین جان نشسته و بی رحمی چون
مصیبت هجران غم انگیز کمر بخون دل بسته اگر امید دولت دیدار نبودی جان
بقرار نرسیده است که از صبوری چه آید و اگر صد بار شاهد خیال عکس بر خاطر
افکار نشود معلوم است که از شکیبایی چه زاید تا غمت در سینه باشد شاد
نتوان زیستن با چنین غم از بلا آزاد نتوان زیستن دشمنی چون هجر در بنیاد
جان افشرده پای بر امید صبر بی بنیاد نتوان زیستن هر چند محبی که آینه دل
را بصیقل مهر محبت روشن ساخته اند و نقد وجود خود را در خلاص اخلاص

گداخته و گروهی که شمع‌سان سراپای خود را به آتش شوق و نیاز سوخته‌اند و بجواهر صدق
و صفا در انجمن خاطر افروخته‌اند بوسیلهٔ شغل جسمانی از ادراک لذات و مسرات روحانی
هم بینا بند و بالتکلف حس بصر هر لحظه نظر بر روی شاهد معنی میکشایند از بسکه گداخت
ز آتش شوق تنم برخواست ز پیش رو حجاب بدنم بجا رحمت دیده بر آتش
جرائم بواسطه زبان بلا و در سخنم وبالجمله چون آرزوی دولت وصال در غربت
زبانی که زبان کلک نکته سرای از عهده آن بر دل آید و تمنای شرف اتصال نه تکلفات
رسمی که کلک زبان متکفل ادای آن نماید از آنجهت زبان کلک را از بیان بسته
و کلک زبان را از غایت عجز و قصور در هم شکسته و بیاض کاغذ عذار نامه را از زیور
خط و خال عبارت ساده گذاشته و سواد مداد را از داب نامه سیاهی
باز داشته پیوسته ملول در گوشه خمول افتاده است و چشم امید بر دریچه
رحمت الهی نهاده انتظار لطیفه از عالم غیب میکشد که وسیله نیل تلاقی بلکه سرمایه
اتصال باقی باشد و مترصد صورتی از کشور معنی می باشد که بسبب آن شاهد
آرزو از حرم حجله خفا بجلوه گاه ظهور آید خوشی آن ساعت که در بزم وصالت
شادمان باشم ز تاب آتش جانسوز هجران در امان باشم خجالت را

معنی در

بکام

بکام دل ببینم و انگه از شادی ز جام عشق تا روز قیامت کامران باشم ۵۱
یقین که فقیر را از جمله محبان تحقیق و زمرهٔ مخلصان یقینی دانسته شرح شدت
حرارت فراق و بیان مرارت اشتیاق که شمه از آن در حل این صحیفه سطور
است و اندکی در ضمن صحیفه مذکور بی تکلف و تصلف محمل نخواهند فرمود چه تکلفات
رسمی داره بجریم بیان معنی اخلاص نیست و تعلقات عاری دأب
اصحاب اختصاص نه مرتبه اطناب موروث اسهاب و مزید اطالت
و موجب ملال است همیشه آن خلیفه عجم و ملاذ امم بر مراتب عز و جلال و بر مسند
داعی دولت و اقبال حضرت شمس ساعد باد بحرمت معین الدین محمد و آله
الفائزین باقصی مدارج الولایه السرمد قسم چهاردهم چه کویمت که
چه خوش آمدی مسیح صفت سبک نفس همه درد مرا دوا کرده
عمری دیده حسرت بین نو هیدی برده و مدتی دل اندوه گین ماتم رسیده
در انتظار دیدار و خاک راه تشریف فرح آثار بوده بحمد الله که دیده همنشین
یعقوب مصر شکیبائی و دل که غزلت گزین مشرب زلیخائیست با آنچه مترقب
و مترصد بوده رسیده بود الحمد که اگرچه جفای نابینائی و محنت حرمان کشیده‌اند آخر

٥٢ جمال یوسف دیده‌اند اما آرزوی تشنگان چون مرحمت سنگدلان دیر بر می‌آید
شریف القدر اگر چند تکرار این مشرب باعث آزار و امضای او سبب
غبار بوده باشد در شرع مرحمت کیشان و در کیش شفقت اندیشان
یک مرتبه دیگر محرک سلسلهٔ لطف می‌توان شد چه دل خون بسته از غم فارغ
نشسته ذوقیست از یاد طرحی دوران سراپا مضمون بلکه گنجوریست از هجوم
غم کرانده تمام غرق خون مسیحائی لازم و شفابخشی از الزم لوازم است جرأت
تکلیف نمودن تصدیع فرمودن است همین که پروانگی شمع بزم را مرخص میگردد
آن نیز سعادتیست منجر است که تقریر بر تحریر ترجیح داده زمانی باعث تفرقهٔ خاطر
شریف و حضار محفل منیف گردد مرآت ملاحظه تردد خدام به دیدن بعضی د
ملازمت بلازمان ایشان افتاده مجمل فراغی که حاصل می‌آید بهر جای عشرتکده
خود نظر افکن شوند صورت دیواری خواهد بود زیاده چه گوید سعادت حسب المرام
میسر باد و لله که دل و دیده را اگر واسطهٔ روشنی و ضیا نعمت یقین که هر یک
از حیات خویشی است   چه راحت مرغ عیسی را عیسی   که همایست
با خورشید عذرا قسم پانزدهم همواره چمن دولت و اقبال [illegible]

٥٣ جاه و جلال بندگان عالیحضرت عالیجاهی از ترشح الطاف الٰهی سرسبز و
سیراب بوده نهال امانی و آمال آن صاحب اقبال ثمر مراد مثمر و بارور باد حقا
که پیوسته به دستور معهود به دعای خیر رطب اللسان و به ذکر محامد و نشر مناقب
عذب البیان است و مزید عمر و دولت آنحضرت را از رب الارباب و
مسبب الاسباب مستدعی می‌باشد امید که به اجابت مقرون گر
دیده ایزد کام ده کام بخش مطالب صوری و معنوی ارباب حاجت المدعای
دوستان فیض پذیر گرداناد برب العباد قسم شانزدهم ای از کرم تو هر دلی
شاد شده   از خامهٔ تو مملکت آباد شده   گر یک بیدردی و گر کهی هست غریب
چون بنده بالطاف تو معتاد شده   قسم هفدهم چون که عقل هیچ
ذوفنون را الصوص راه طول نیست که صبح و شام بعد از ساعت و قت
و مقتضی مقام مرید مزید دولت ابد احتشام است قادر بی‌منت بر تو ارزانی
دولت و اقبال را که بر ساحت بارگاه جلالت نشانه مترايد گرداناد و به توفیق دستگیری
از پا افتادگان روزی کناد دل و امید گاهها قولی که در زمان حضور شده بود
چنانچه بمقتضای الکریم اذا وعده وفا انجز فعل در آید از کرم عام بعید نخواهد بود هر چند بادیه

جهان بپای جرأت را با من سر حد راندن جدای خاک ارنیت وباب
طلب را بکلید اطناب کشادن رأب این بمقدار نه اما از غایت
اضطرار بگستاخی دلیری نموده بکرم عمیم ببخشند قسم هفدهم آورد صبا نامه
مشکین رقمت شد روضه جان تازه ز رشح قلمت من مرد جواب آن
نیم لیک مرا انداخت بورطه کمال کرمت نوازش نامه نامی که خجسته بیان
عالیشان نواب ممالک پناه جهت سرافرازی اخلاص مخلصان مرقوم فرموده
بودند در وقتی که در گوشه تنهایی نشسته که انزوا نموده بدعاگوئی دوام دولت مشغول بود
بمطالعه آن مشرف شد وچون مضمون آن حاکی مخبر از لقای آنحضرت رفیع مرتبت
بر معارج اقبال و مدارج جاه وجلال بود سجدات شکر الهی تقدیم رسانید الحمد لله علی
نعمایه المتوالیه نصیب من ز تو گر درد و آه می آید خوشم که یاد منت گاه گاه
می آید چون مقصود منحصر بود زیاده اطناب نمود همیشه سراپرده حشمت واقبال
وسایبان جاه وجلال الوهیت در دوام ترقی وکمال بر مفارق عالمیان گسترده باد
قسم هجدهم نسیم عنایت شمیم که از مصر اقبال وکرم بجانب کنعانیان
هجران وزندانیان حیث الاحزان حرمان وزیده ودیده رمد دیده یعقوبیان فراق را

نوری وسینه بکینه مجروحان اشتیاق را سروری بخشید وموجب تعمیر دل خراب
والطاف نوایر جگر پر تاب شد گشت معمور بمجاری الطاف ازل
کعبه جان ودل از دولت ابراهیمی در مقابل الطاف جلائل صفایح ذوات
سبحانی عرضه میدارد دور از مراحم خسروانه ضراعات جان بر طبق عرض مینهد
مگر عنایت تو دست گیر من گردد وگرنه بنده کجا عذر آن تواند خواست
اشارات علیه واوامر سنیه را وظیفه اطاعت واذعان وطریقه امتثال و
انقیاد مرعی داشته حقیقت اخلاص وفدویت ونیکو بندگی که همواره داب
وعادت این یگانه بنده دیرینه بوده دست چون از غایت توضیح وتشهیر
بتقریر وتحریر محتاج نیست بعرض آن جسارت نمی نماید مجملا تا جان در تن و
رمقی از حیات در بدن هست بوظایف جانسپاری ومراسم خدمتگاری
قیام واقدام دارد همیشه گلزار عیش وکامرانی نواب کشورستانی بنفحات
تائید الهی ونسیمات الطاف نامتناهی شگفته باد نوبهار دولتت باد
ایمن از باد خزان تا بکام دل زباغ زندگانی برخوری قسم نوزدهم
مودت شعارا بغربت عندلیبان قفس وهجرت بردوالفکان افتاده

سبحان من لا یعبد ... على اهل مملکته
من لا یعذب اهل ... بالوان العذاب
الرؤوف الرحیم الله ...
فی قلبی نور ... انا
وعلى کل شیء قدیر

جهان بهای جرأت را با بن سر حد راندن حد این خاکسار نیست و باب
طلب را بکلید اطناب گشادن وا ... این بمقدار نه اما از غایت
اضطرار بگستاخی دلیری نموده بکرم عمیم بخشند قسم هفدهم آورد صبا نامهٔ
مشکین رقمت شد روضه جان تازه ز رشح قلمت من مرد جواب آن
نیم لیک مرا انداخت بورطه کمال و کرمت نوازش نامه نامی که منشیان
عالیشان نواب ممالک ... جهت سرافرازی اخلاص مخلصان مرقوم فرموده
بودند در وقتی که در گوشهٔ تنهائی نشسته که انزوا نموده بدعاگوئی دوام دولت مشغول بود
بمطالعه آن مشرف شد و چون مضمون آن همگی مخبر از ارتقاء آنحضرت رفیع مرتبت
بر معارج اقبال و مدارج جاه و جلال بود سجدات شکر الهی تقدیم رسانید الحمد لله علی
نعمایه المتوالیه. نصیب من ز تو گر درد و آه می آید خوشم که یاد منت گاه گاه
می آید چون مقصود منحصر بود زیاده اطناب ننمود همیشه سرا پرده حشمت و اقبال
و سایبان جاه و جلال و شان در دوام ترقی و کمال بر مفارق عالمیان گسترده باد
قسم هجدهم نسیم عنایت شمیم که از مصر اقبال و کریم بجانب کنعانیان
هجران و زندانیان حبس الاحزان حرمان وزید و دیده رمد دیده یعقوبیان فراق را

نوری

نوری و سینهٔ بکینه مجروح جان استیاق را سروری بخشید و موجب تعمیر دل خراب
را لطفهای نوایر جگر بیتاب شد گشت معمور بمعماری الطاف ازل
کعبه جان و دل از دولت ابراهیمی در مقابل الطاف جانفزا صفایح دعوات
سبحانه عرضه میدارد و در ازاء مراحم خسروانه ضراعات جان بر طبق عرض مینهد
مگر عنایت تو دست گیر من گردد و گرنه بنده کجا عذر آن تواند خواست
اشارات علیه و اوامر سنیه را وظیفه اطاعت و اذعان و طریقه امتثال و
انقیاد مرعی داشته حقیقت اخلاص و فدویت و نیکوبندگی که همواره داب
و عادت این کمینه بنده دیرینه بوده و هست چون از غایت توضیح و تشهیر
مستغنی از تقریر و تحریر محتاج نیست بعرض آن جسارت نمی نماید مجملا تا جان در تن و
رمقی از حیات در بدن هست بوظایف جان سپاری و مراسم خدمتگاری
قیام و اقدام دارد همیشه گلزار عیش و کامرانی نواب کشورستانی بنفحات
تائید الهی و نسیمات الطاف نامتناهی شگفته باد نوبهار دولتت باد
ایمن از باد خزان تا بکام دل ز باغ زندگانی برخوری قسم نوزدهم
مودت شعار ا ... عند ... و ... بر ... افتاده

سبحان من لا یبعد ... علی اهل مملکته ... من لا ... اهل ... بالوان العذاب ... التوقف الحمیم الله ... فی قلبی نور ... و علی کتب ... کل شیء قدیر

کدام نفس که اتحاد نامه که مفتاح ابواب شفاخانه موالاتست چه گوید که
چه قسم مسیحای نمود اگر همواره مسلوک و مرعی شمرده جناب طریقه مرضیه طلباب
خواص و طیلسان ضمیر حرف اساس دارند از اتحاد صمیمی طرفین و اختلاط دیمی
جانبین دور نخواهد بود زیاده چه گوید الّلهی تا عارض خوبان شاهد ضیاجوی از صفحه
وداد آن دوست حقیقی است و زلف محبوبان رونق فزای از خامه عنبرین آن
خلت کیش تحقیق بنیان مخبر چگونگی ذات و مژده رسان مجاری حالات
بوده از سیرت نسیان محترز باشند الّلهی تا خامه مهر طغرا نویس صفحات
ارض و سماست کلک عطوفت سلک مژده رسان این خاک نشین باد
سیم تحف دعوات مخالصت سمات که روایح فوایح آن حدایق
گلبن محبت و مودت را سبز و بارآور گرداند و صحف تسلیمات مصا
دقت ایات که پرتو انوار اجابت آن صوامع سرایر ملکوت را فریب د
روشنی سازد و نوافل ادعیه وافیه که لطایف آن نهال گلشن صداقت
را تازه و ریان سازد و رواحل اثنیه ذاکیه که صحایف آن ثمره شجره اخوت
و الفت را مرتب و مزین گردانند هدیه مجلس شریف و تحفه محفل منیف میگرداند

که اشتیاق

که اشتیاق ملاقات موفور السعادات فایض البرکات که اهم مقاصد
و اتم مطالب است نه بمرتبه ایست که شمه از آن در حیز تقریر و تحریر بیان توان
نمود ادراک این مراد بعاجل احسن الحال و ایمن المقال مقدر باد تتم
بیت یکم همیشه فیض و فضل الّلهی و نعمت و حشمت نامتناهی و سعادتی که گرد
تغیر و زوال گرد بر آمدن آن نتواند گردید و دولتی که آفت سموم نقصان و انفصال
بر حاشیه بادیه آن نتواند وزید قرین روزگار حشمت آثار اعلی مرتبت رفیع مقدار
پسندیده اخلاق و الاطوار انجح الحجاج فی العصر و الاعصار سپهسالار عساکر
فیروزی مآثر در روز نبرد و کارزار ممد و معاون صغار و کبار رد و دافع اهل البدع و
الاشرار مروج اهل صلاح و ابرار باد بعد از عرض نوافل دعوات صالحات
و ابلاغ رواحل تحیات زاکیات مروج رای عالم آرای آنکه چون فراشان
عالم بالا نوید بنده نوازی آن منبع جود و الاحسان نسبت بحال مستمندان
شکسته و بی بضاعتی نامرادان را برای العین دیده اند شب دوش فلک
حشمت دستگاه چون بخت بلند الغالیجاه خواب بچشم ستاره و ماه راه
نداده از خیابان بالا تا خیابان پایان بجای انداز ملازمان ترکات فرش

سنجاب برف گسترانیده منتظران ز[illegible] صبح شمع آتش شوق در
[illegible] حلقه چشم بر در بوده بمجمل کلام بمقتضای مقام اینکه از طور [illegible]
[illegible] که جواب لن ترانی نشود فرمایند قسم [illegible] جون نه ارک
برودت هوا و کثرت برف و سرما و سردمهری [illegible] جام [illegible] نموده و
هر دم ندای [illegible] جانی مر [illegible] صبوح فزای سر کار عاطفه
ساغر امید این لب تشنگان مملو گردد از طور [illegible] بندگان مدور نخواهد
بود همیشه جام آمال از می دولت و اقبال لبریز و مالامال باد برب العباد
قسم سیم اشتیاق بدریافت صحبت شریف از حد متجاوز
و کناره از صحبت دوستان خلاف قانون محبت نمک شدگان
است قسم که تکلیف شراب بدلشان نمینماید غرض از تصدیع آنکه نجاه
شرف ملاقات و مقالات تشنه امید که قطع نظر از باب انفاق فرموده مجلس
دوستان را بنور قدوم مسرت لزوم منور و مزین سازند قسم چهارم
مقیم عشرتکده خود بودن از مروت نیست دستی بر سر اجه دلهای اندوهگین نهادن
اهل طلب را بوعده مواصلت بوالعجب فریفتن والعطش گویان بصدای انتظار

و نور عرق که بر رخسار گلفام آن سرو بوستان لطافت و رعنای وان نو
گل گلستان زیبایی ظاهر شده جان و دل این بیچاره بیابان بلا از قطرات
سیل سرشک بغرقاب فنا رفته چون اینمعنی را گواهی و برهانی روشنتر از ضمیر
منیر آن ملاذ نیست لهذا حقیقت آنرا بمقتضای القلب یهدی الی القلب
حواله بضمیر حقایق تاثیر مینماید دل بشکسته صورت احوال از وی بر کشی
حق علیمست که خبر عروض عارضه ایشان الحال مسموع گردید و الا چه احتمال
داشت که در ینمدت استعلام احوال صحت اشتمال نشود چون خبر الم و صحت
خدام بیکدفعه استماع شد از بابت فرح بعد شدت احوال مخلصان گذشت
امید که مجددا مشمول عواطف صحت بوده پیوسته مصحوب خوشدلی
اوقات شریف بسر برده باشند انه علی ذالک قدیر و بالاجابة دعا
بغیر المرتا بین جدید متعاقب سر قدم ساخته باستان [illegible] میرسد حملی بر تقصیر فرمایند

فصل شانزدهم عریضه که بحضرت مسبب الاسباب و مفتح الابواب
چاره ساز بیچارگان دستگیر درماندگان بخشنده بی علت و دهنده
بی منت رحمن الرحیم غنی الکریم تعالی جل جلاله و عم نواله [illegible]

ارباب کاران دانش نقلست که هرکسی را مهمی روی دهد یا در ورطه مهلک
گرفتار شود بدین مضمون عرضه داشتی بفیاض جهان آفرین بنویسد که بسم الله
الرحمن الرحیم من العبد الذلیل الفقیر المحتاج الی المولی الغنی الجلیل الکریم رب
انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین وبعد ازان هر مقصدی که دارد تفصیل
تمام بنویسد و در هم پیچیده در آب روان اندازد که الله حاجتش بکرم خویش بزودی
روا کرد و مهمش ساخته شود بشرط آنکه مطلب شرعی بوده باشد نه غیر شرعی

فصل هفدهم در عنوان مکاتیب و سوادها و بعضی مشتمل بر دو باب
است باب اول در عنوان مکاتیب و غیره چهل و یک قسم است

قسم اول لوامع بروق تحیات و جوامع فصول دعوات که بسبب انتظام
جواهر وداد و موجب اتساق مراسم اتحادست معروض ساخته بعز قبول را
مرتب است قسم دوم دعوات که شمال کمالش ریاض خلوص را تازه دارد
و تحیات که صفای صفاتش حدایق خصوص را طراوت بی اندازه بخشد با تحفه نیاز مستغرق
اجلال و اعزاز میرساند قسم سیم صحیفه محبتی برقوم خلاصی مرقوم و دیباچه ارا
دعا برسوم اختصاص مرسوم باز رفتی ضراعت از طریق اطاعت بمجلس سامی مجمع فرمل

دعا برسوم اختصاص

میسازد

میسازد قسم چهارم وظایف مدحت و ثنا و روایت تحیت و دعا
بر دوست نسیم صبا بجانب آن کعبه عز و علا میفرستد قسم پنجم خدمتی از
وصمت تعریف و سمت تجدید مهر او به پیرایه موالات مزین و مجلی بر آن است
بسوی شمال ارسال مینماید قسم ششم دعای که نسیم وفایش مشام جان
در رساند و ثنای که غنچه صدق و صفا در چمن دل بگشاید همعنان نسیم سحری
بموقف تبلیغ میرساند قسم هفتم بر تمهید مبانی دعای دوام ایام بقا و تمهید
قواعد ثنای جناب عالی خالی از شوب ریا در همه اوقات طریق اقامت
رعایت میکند قسم هشتم صحیفه بهجت اثر و لطیفه مودت سمر که از رشحات
خامه عنبرین شمامه منشیان عالیشان سمت ارسال یافته بود بوساطت
رفیق [illegible] رسید و چون مشعر بر سلامتی ذات شریف بود موجب فرح خاطر و بشاشت
نشاط طبیعت گردید قسم نهم نامه گرامی دیباچه گلستان فصاحت
انتخاب بوستان بلاغت مجموعه یاری و محبت مردمک دیده بصارت
چون نسیم صبح شادمانی در حسن زمان بیغمی دمیده غنچه دل آغاز شکفتن نمود
قسم دهم همواره سرادقات جاه و جلال و شادروان عظمت و اقبال

عالیحضرت گردون وقار سپهر اقتدار کوهر گرانمایه درج شهریاری اختر خورشید پایه
برج بختیاری بدر رفیع قدر آسمان سروری و کامکاری شمس الفلک السلطنه
والخلافه فلان خلد الله تعالی ظلال جلاله العالی بر قبه افلاک افراشته باد قسم
یازدهم شمایل عرایس نامه نور انگیز و ظرایف نفایس ارقام خامه مشک
آمیز که از حجره خلوتخانه افکار و حجله کاشانه ضمیر کیمیا آثار بر صفحه وجود جلوه ساز
و چهره پرداز شده بود چون سروش غیب در قبول ربّ نازل گشت
قسم دوازدهم بعد از ارتفاع کوکب محبت و یگانگی و انقطاع رشته
دوی و بیگانگی که زینت بخش خاطر دوستی مظاهر است مرفوع رای انور میگرداند
قسم سیزدهم صحیفه محبت آیین خجسته عنوانی که در سولا رقم زده کلک گهر
سلک شده بود در ساعت مسعود رسید و چون مبنی بر سلامتی ذات عدیم المثال بود
نهایت خرمی و انبساط روی نمود قسم چهاردهم برکات ظلال حقایق
و عرفان و ملکات ذات لازم الایقان که رابطه نظام عالم و واسطه عقد
انتظام بنی آدم است کالشمس الطالع والبدر اللامع بر ساکنان ولایت ارتفاع
درخشان و نور افشان باد قسم پانزدهم کوکب همیشه در دایره عشاق نوا

بالنجمه

بانوایان عندلیب نهار که از راه مخالف احتراز نموده قول را از پرده بیرون نمیند آزند
و از یاران حسینی نسب فراموشی جایز ندارند آهنگ زنگوله همت بر بادیه
عزیمت بسته قافله سالار راه حجاز است امید که عنقریب نوای جرس
اتصال خبر از قرب محمل وصال دهد قسم شانزدهم غایت تو زحد در
گذشت و منفعلم که عذر خواهی انها نکرده ام یکبار عجب تر آنکه مرا با وجود
این تقصیر تو شرط عذر بجا آوری زروی کرم از هدایا و تحف مشتمل از طرف
مخدومی مستغرف لجه خجلت شده معروض میدارد که عذر از وظیفه این مخلص بمقدار
است فاما همان به که از معذرت لب به بندم که خود میکنی از کرم عذر
خواهی قسم هفدهم ز آسمان جاهی اگر سوی زمین آید خطاب
خاکیان را جز دعا گویی چه یارای جواب خطاب مستطاب لازم التکریم
سامی و کتاب مع القاب واجب التعظیم گرامی که در سولا بورود آن سر
افتخار و فرق اشتهار این بنده بمقدار باوج فلک دوار رسیده از فحوای
سعادت سیمای آن نوید شرف نزول و اجلال موکب سلیمان اقبال آصف
همال بکلبه محقرای نمله احقر و ذره اصغر مفهوم و مستفاد گردید موجب شکر گزاری مهیمن

منو سیم بر در دیوار خانه
همانا از من مسکین نشانه

۶۴ باری توقع باشد امید که همواره بر مسند وزارت متمکن بوده بنده نواز باشند آمین
قسم هیجدهم پیوسته مسند دولت و اقبال و همیشه سریر عظمت و اجلال
بوجود فایض الجود آراسته و پیراسته بوده چمن نضارت آن دولت و اقبال
از تندباد حوادث دوران در امان ملک منان باد برب العباد قسم
نوزدهم شوق ملاقات خدام کرام چون خوبیهای ذات ستوده صفات
ایشان از مقوله تحریر و تقریر بیرون و از مراتب حد و حصی افزون است امید
که شرف صحبت فیض بخش عنقریب بدین مشتاق میسر گردد قسم بستم نسیم عنبر
شمیم محبت و ولا و شمال روح مثال مصادقت و یگانگی که از مهب وداد بنده
گان در اهتزاز آمده چمن خلت و یگانگی و لب تنیم مؤالفت و دوستی را
برشحات سحاب نیسانی اشباب سر سبز و ریان و مخضر و شاداب نموده بود
در احسن زمان و اطیب اوان شرف ورود یافته مسرت بخش قلوب
احباب شد امید که دوستان کامیاب و منتضی المرام بر مسند دولت متمکن باشند
قسم بست یکم تحریر فنون اشتیاق و تقریر صنوف آلام فراق فراتر
از آن مرتبه است که مرغ وهم تیز تک فهم دور رو با مداد زاد تصور و اعانت

راحله تفکر بادیه شرح و معارضه وصف او را قطع تواند کرد قسم بست دوم ۶۵
بعد از طی تکلفات و تواضعات رسمی مکشوف میگرداند که چون مدتی بود که از
چگونگی ذات شریف اطلاعی نداشت و اشتیاق ملازمت گرامی از حد
و نهایت متجاوز بود لهذا فلانرا روانه خدمت عالی نمود که بشرف بساط
بوسی مشرف شده شمه از اشتیاق ملازمت سراسر ابتهاج دالعرض بار
یافتگان مجلس ارم تزئین و محفل شگفته رنگین رسانند و از صحت مزاج وهاج
مطلع و آگاه گشته مخلصانرا مخبر سازد قسم بست سیم ذات حمیده
صفات وجود منبع السعادات همواره مرکز دایره عظمت و اقبال و قطب
سپهر ابهت و اجلال باد و غبار ملال و کلال از زمانه کثیر الاختلال بر آیینه
خاطر خطیر خورشید نظیر منشیناد حصول صحت گرامی که مافوق جمیع مطالب
و مقاصد است بروجه احسن روزی باد بعد از طی مراتب اخلاص و قطع
مراحل آرزومندی مرفوع رای عقده کشا میگرداند که قسم بست چهارم
شرفنامه آفتاب بلند سوی ذره بی سروپا رسید بتشریف آن
مکرمت ذره را سر فخر بر اوج والا رسید رشحات سحاب کلک

بجواهر سلک عطر سای ونفحات عام گوهر ارقام خامه اخلاص افزای که در بنولا
از روی توجه وعطاف بیدریغ از جانب بندگان بسمت تحریر پذیرفته بود در
ساعت شریف شرف ورود یافت بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم
بر دیده نهادم چو بسنندیده نهادم نمیدانم بکدام زبان شکر احسان آنمخدوم
و عذر تقصیرات خود نماید عذر تقصیرات چون گوید زبان قاصرم کافرم گر از
ادای شکر آن قادرم **قسم بیت پنجم** مراسله شریف محبت طراز سامی
ومفاوضه منیف واجب الاعزاز گرامی که در بنولا منشیان عطارد نشان
وعملیان فصاحت بیان ملازمان عالیشان برسالت فلان نامزد وحجب
خود فرموده بودند در خجسته زمانی رسیده وموجب انبساط خاطر حزین گردید امید
که برخوردار عمر ودولت بوده کامیاب داری باشند **قسم بیت ششم**
انشاء الله تعالی که همواره کوکب آمال وامانی واختر مطالب ومآرب
میرزای از مطلع اقبال ومشرق جاه وجلال طالع وشارق باد وذات قدسی
صفات که مرجع کافه انام وملاذ خواص وعوام است از آفات جهان و
وبلیات آخر زمان محفوظ ومحروس بوده بپیوسته بر مسند دولت واقبال

معظم

معظم ومکرم وکامیاب وکامران باشند **قسم بیت هفتم** چون
تزئین وترصیع برده که وداد بحلیه عبارات مستعار طرز رسیت قدیم
ودر وشیت نسبی نامستقیم لهذا طی آن وادی نموده مرفوع میدارد که
باعتی چو زمان وصال روح افزا از شرف مطالعه ملاحظه خصوصیت شمام
دیده انتظار کشیده را نوری حاصل آمده معاذیر دلپذیری که در قید انشاء و
سلک تحریر در آورده بودند انشاء الله تعالی حقیقت آن در محل خود بر اینان
ظاهر خواهد شد دران باب چه نویسند **قسم بیت هشتم** نامه شفقت
اساس نور آمیز واجب الاکرام نامی ومفاوضه بهترین قیاس صفا انگیز لازم الاحترام
گرامی که در بنولا از جانب بندگان ایالت وشوکت ... فروزنده بزم ایالت
ومسندنشین حریم دولت شرف نزول یافته بود در ساعت میمون چون همای
همایون جناح سعادت نجاح ورود بر مبارک مخلص صمیمی گسترانید انشاء الله تعالی
که از جمیع بلیات مصون بوده باشند ومنصب جلیل القدر ایالت بذات
با سعادت مبارک ودائمی بوده یوما فیوما حشمت واعتبار در تزاید و
تضاعف باد مخدوما از تاریخی که مورد شفقت خسروی گشته برتبه ارجمند ایالت

۴۸ متمکن گشته اند قاعده تهنیت و مبارکباد که لازمه محبان علی الخصوص دوستان
قدیم است بجهت بعضی موانع بعمل نیامده بود در وقتی که رقعه [illegible] را [illegible] خدمت
مینمود نامه دوستی آغاز بندگان عالی رسید الحمد لله تعالی مرغوب مشار الیه را با تحایف
انجدود روانه درگاه العالیجاه مینماید حمل بر تقصیر نفرمایند و ابواب آمد و شد مفتوح داشته
بتحریر نیسان نفرمایند و خدمتی که در آن صوب بوده باشد اشاره فرمایند ایام دولت باد
قسم [illegible] نهم تحیات صافیات موفور الصفا و تسلیمات وافیات
صداقت انتما بخدمت عالی مرسل داشته شرف قبول را مترقب است
قسم دوم مکاتبه محبت طراز مصادقت آیین و مفاوضه دوستی آغاز خلت
قرین که بگفا نشته کلک بدایع سلک منشیان عالیشان شده بود شرف نزول
یافته باعث استحکام وداد و موجب تزاید اتحاد گردید و در بهترین ساعتی مطالعه
آن مبتهج و مسرور و مشعوف و محظوظ گردید قسم یکم یاد ما کرده از ذوق فراق
است خوشی است صحبت ما و تو گر جمله نفاق است خوشی است نامه محبت
فزون و مراسله مودت مشحون که خدام ذوی الاحترام کرام فرستاده بود در اشرف ساعات رسید شرف ملاقات
بر وجه نافع و طرزی معتبر میسر باد قسم دوم دعوات مسرت آیات سزای [illegible]

بندگان

بندگان خان [illegible]

۴۹ بندگان عالی مبلغ و مرسل داشته از و باد عمر و دولت الهی را از مسبب الاسباب
مسئلت مینماید بعد از ابلاغ دعوات اجابت مقرون و اهدای تحیات
استجابت مشحون مکشوف رای عقده کشا آنکه فصلی است آدم خود را بحکمت
مهمی بدان صوب روانه مینماید مامول آنکه اغماض نفرمایند و حفظ الغیب را مرعی
داشته حال صالح او بوجه الله تعالی ملازمان را مامور فرمایند که مهم آدم مشار الیه را بزودی فیصل داده
روانه گردانند قسم سیوم در ساعت سعادت توامان بمطالعه مکتوب
مرغوب محبت اسلوب بندگان مخدومی مشرف گردید و چون مشعر بر صحت
ذات شریف و مخبر از استقامت مزاج وهاج لطیف و منبی بر اظهار محبت و وفا
و مشتمل بر آثار خصوصیت و صفا بود زنگ کدورات از آینه خاطر الفت
مآثر خلت مظاهر زدود و نهایت بهجت و خرمی و غایت مسرت و شگفتگی
روی نمود و بهجت بر بهجت و مسرت بر مسرت افزود قسم چهارم این
چند کلمه از بلده [illegible] هندوستان بخدمت شریف دوستان نوشته شده
که از چگونگی احوال این فقیر اطلاع حاصل نمایند الحمد لله تعالی و المنه که سلامتی که بهترین
نعمای الهی است حاصل است و جمعیت دنیای و فراغت خاطر بحصول موصول است والحمد لله

۷۰ ع نعمایه و ترادف الآیه صد هزاران هزار بار شکر خدای عالمیان را که این بنده حقیر
را درین کشور برسید کان خود تشرف تفوق و فرحت ورود جهان ارزانی داشته
امید که جمعیت عقبی و نجات آخرت نیز کرامت فرماید بحق محمد شفیع الملک و آله
انشاء الله که دوستان نیز همگی بر سریر ناز و نعیم دوستان کام و مقضی المرام متمکن باشند
قسم پنجم اشتیاق صحبت فیض بخش عالی زیاده از آن و اضافه بر آن است
که بسمت تحریر دانه راج پذیر د لهذا چون ضمیر الهام نظیر عکس پذیر تفصیل و اجمال
آنست ادا و انسب چنان است که دست از کلکات تواضع آمیز ابنای زمان
کوتاه و کشیده داشته حواله بهنگام حضور موفور السرور که اعظم مطالب و اشرف
مآرب است نماید امیدوار است که مسبب حقیقی وسیله که متضمن حصول
وصول این مطلب عظمی بوده باشد بعرصه ظهور و شهود جلوه گر سازد بحق محمد و آله
قسم ششم چه گوید و چه نویسد از مصیبت هایله جانسوز غم اندوز مغفور
که چه مقدار غم و الم روی داده چه توان کرد باقضای جاره و تدبیر یفعل الله
ما یشاء قدیر و از مژده آیت انما یوفی الصابرون بغیر حساب بهره
مند گردید و پای در دامن صبر و شکیبائی کشیده زبان حال بدین مقال مترنم گردید

کدام

۷۱ کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید که صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند قالوا
انا لله و انا الیه راجعون امید که حق تعالی درین مصیبت ایشان را اجر جمیل و ثواب
جزیل کرامت فرماید قسم هفتم علیحضرت فلک رتبت آفتاب
افاضت قمر صباحت والا جاه ستاره سپاه دیباچه فر پادشاهی طغرای
غرای منشور شاهنشاهی قطب فلک کامرانی مرکز دایره جهانبانی تاج وهاج
انا جعلناک خلیفة فی الارض مالک ملک جهان خسرو دنیا و دین زین ظل
خدا مسجد روی زمین عنصر او ظل اللهی شده هر حقش نامتناهی شده
گردن گردون شکند بیم او گر نکند سجده تعظیم او شاه فلک بارگاه ملایک سپاه
سایه اله المؤید من عند الله و الموفق بتوفیق الله ابو المظفر ابو المنصور حسن پادشاه خلد الله
سبحانه و تعالی ظلال جلاله و سلطنته و حشمته و شوکته و خلافته و عداله علی رؤس المؤمنین
قسم هشتم هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون
قل اللهم مالک الملک من تشاء و تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تذل من تشاء و تعز من تشاء بیدک الخیر و هو علی کل شیء
قدیر و السلام علی من اتبع الهدی خالق الکونین و رازق الثقلین جلت قدرته

متمسک حبل المتین
بامر بالعدل والاحسان

وعلت کلمه حضرتلری نونک تأییدیله که والی البلاد وحامی العباد مجری سنن الله
ومحی شریعت نبی الله علیه وعلی آله الصلوات الله بادشاه روم سلطان محمد خان
بن سلطان مراد خان بن سلطان محمد خان بن سلطان بایزید خان بن سلطان مراد خان
بن سلطان اورخان بن سلطان عثمان خان سنجاقیم سردار عجم وخان اعظم
کیخسرو بکان فریدون زمان حسن خان ترکمان حسن مثال شر نغمزه شویله صادر
بولوردم که آگاه اولاسن که کیشی که دولته مغرور اولوب کنده وجدندن تجاوز
ایدوب بی انصاف ارحر کاتین قیلمان علامت انتقال دولت وزوال
مملکت دور شول وساوس شیطانیه که افکار فاسد ایله دماغنک جوفینی متعفن
ایتمیش دور کرکدور عقل امامین پیشوا ایدوب اشتیاق فاتحه انابت برلا انی
زایل ایدوب بوهوای باشنکدن کیدرسن قسم سیزدهم نظر یافته فیض صمدی
برگزیده حضرت احدی صدرنشین بزم شعور داگاهی رمزدان حقایق کونی د
آلهی لوای بهجت فزای معرکه فتح وفیروزانکی جوهر شمشیر شجاعت ومردانکی واسطه
پیوند علایق تنک خواه خلایق خورشید اوج عزت ماه سپهر ملک سکندر
رایت دارای جم نشان ابو النصر خان بن خان منوچهر خان قسم چهلم

نواب نامدار کامکار گردون اقتدار ریز عالمی نسب فلک جاه واقبال همای
بلند پرواز اوج بزرگی واجلال مریخ صلابت عطارد دستگاه زحل طالع گردون
بارگاه نهنگ بحر بهمن و دریای شنا وری فیروز جنگ معرکه دلاوری جهان
ستان بی تامل وورنک قلعه ستان درمیان بحار فرنگ صدرنشین بارگاه
گردون خیم فیض بخش فرق صاحب نقاره وعلم کشورستانی سلیمان مکانی
خانی عالیشان المؤید بلطف الله الرحیم الرحمن والقایم بامر الله الملک المستعان امام
قلی خان قسم چهل یکم اسامی القاب غیاثا نعمت الله نعیما مقصودا فخرا احمد
ضیا یوسف نور وز نجما محمود کلیما موسی مسیحا عیسی منوا داود سلیمانا سلیمان
صفیا یعقوب حساما مسعود شجاعا رستم مبارزا ذو الفقار نظاما خسرو
رفیعا سعید شهابا عبد الله کمالا محمد تاجا حسن وشمسا حسین ظهیرا ابراهیم مجدا اسمعیل
سراجا قاسم شمسا زمان عصاما معصوم زینا علی بدانکه نظاما جلال
شهاب اکثر اسامی جایز است باب دویم سواد بعضی اسناد
ضروری دیگر هم هست و قسم است قسم اول آزادنامه الحمد لله الذی
فک الرقاب المومنین من النار والصلواة والسلام علی سید الانبیا

والمرسلین محمد و آله الاطهار اما بعد باعث بر تحریر این حروف صحیحه شرعیه
آنست که فلان بن فلان فلان جای برضا و رغبت خود یا بثواب آخرت
خود یا والده خود که آزاد کرد اینکه غلام خود را فلان نام فلان الاصل تخمینا چند ساله که هر جا
خواهد برود و نزد هر کسی خواهد باشد و بعد ازین احدی بعلت بندگی مانع و مزاحم
او نشود و اکنون موی الیه بدستور سایر مسلمانان آزاد است که من بعد بخشیده و
فروخته نشود و هر کسی از خویشان و اقربای او از ذکور و اناث فلان مذکور را
بعلت بندگی متعرض شوند یا تکلیف بندگی و دعوی غلامی نماید باطل و عاطل و از درجه
اعتبار ساقط و عاری بوده مردود درگاه الهی و مطرود بارگاه شاهی باشد و
در معرض لعنت و سخط رب العالمین و ملایکه مقربین و انبیا المرسلین و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم والناس اجمعین گرفتار گردد و اگر کنیز بوده باشد بجای
موی الیه موی الیها بنویسند و صاحب که آزاد کننده باشد صیغه است حرا
بخواند قسم دوم توبه نامه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
العاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی افضل المرسلین محمد و آله اجمعین الطاهرین اما بعد
بنابر مضمون آیه وافی هدایه توبوا الی الله توبة نصوحا توفیق آثاری فلانی توبه

توبه نمود از بنگ و شراب و خون ناحق و لواطه و زنا و دزدی و جمیع مناهیات که منصوص بکلام مجید ربانی
که من بعد مرتکب اینها نشده بر آنقول نگردد و اگر بعد ازین مرتکب افعال
مذکوره شود واجب القتل بوده باشد و بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار گردد
قسم سیوم قباله الحمد لله الذی حل البیع والشرا و حرم الغصب والربا والصلوة
والسلام علی سید الانبیا محمد و آله الاوصیا اما بعد باعث بر تحریر این
سطور شرعی آنست که بدار القضای بلده طیبه رشت فلان بن فلان فلان جای حاضر
شده بقوله از املاک متملکه خود یکجریب زمین واقع در فلان جا بموجب محدود بحدود اربعه
بطرف فلان بطرف فلان بطرف فلان بطرف فلان
عالما و عارفا بقدر و قیمت بوده بمبلغ معلوم رایج الوقت مثلا فقط چهار دینار
بر و تمام به فلان بن فلان فلان جای فروخت و باعتراف اخذ ثمن تماما نمود و اسقاط
جمیع خیارات کرد حضور صاحب خیار غبن فاحش و بایع ضامن درک مبیع شد تحریرا فی
منتصف شهر محرم الحرام سنه هزار و چهل و دو بشهود محمد و محمود حسن و حسین
قسم چهارم سند مع شرط دو نوع است نوع اول احمد آقا حاضر شده
بقوله از اشیا متملکه خود یکعدد مندیل یمانی بوم نقشی هر دو سر نیم دستک زرد

٧٦ دیگر قبضه دکان توربوشی کوشه زرنشان علی محمد مولای بنی را عالم القیمه بوده
بمبلغ پنجهزار دینار تبریزی به محمود آقا فروخته با قرار قبض ثمن تماما از بابت
مقبوض سابق کرد که چون بموعد دو ماه ابتدا از غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۶۲ مبلغ
مذکور را واصل نماید فسخ بیع کند والا لازم بوده خیار ساقط باشد و بایع ضامن درک
مبیع شده تحریرا فی شهر ربیع الثانی سنه هزار و شصت و دو

نوع دویم فلان بن فلان فلان کانی بایع ــــــــــ مذکور ــــــــــ ی

بالمجرب بایع موسی شجر عینی وافور ارقلانی مبلغ یکتومان تبریزی رایج الحال که در آخر جمله علیه
محدود و تحدود اربعه ــــــ بازیافت نموده
منقوب و جرت بینهما عقد مبایعه صحیحه شرعیه مشتمله علی الایجاب والقبول بشرط
خیار دینی وقوع و لزوم یافت انکه از تاریخ تحریر این ذکر شرعیه تا مدت
یکسال تمام و کمال که چون بایع مذکور احضار تمامی ثمن نموده تسلیم مشتری موی الیه
نماید مسلط باشد بر فسخ بیع والا مبیع موصوف معینه بجمیع الحدود والحقوق حق
الصدق و ملک الطلق مشتری مذکور است خاص من حقوقه لمکاس املاکه و له
التصرف ۷ **قسم پنجم سند دین** اقرار و اعتراف صحیح شرعی نمود حسن آقا

احمد

٧٧ احمد آبادی بر آنکه از مال و دولتمآب حسین آقای نظام آبادی مبلغ دوازده
هزار دینار تبریزی بر ذمت خود ثابت و لازم است که بمدت یکسال
تمام بقسط شهور هر ماهه یکهزار دینار بمهاجر زنی نماید و بنحوله یکباب خانه ملک
خود را واقع در احمد آباد بوثیقه دین مذکور مرهون نموده بتصرف حسین آقای مشار الیه
گذاشت که بعد از انقضای مدت مذکور و ادای دین مزبور خانه خود را متصرف
شود و حسین آقا نیز بعد از وصول طلب خود در تسلیم خانه اهمال ننماید و سوای
شروط مذکوره دیگر دعوی و گفتگوی با یکدیگر ننمایند راهن و مرتهن باین معنی راضی
شدند و این چند کلمه بسبیل سند قلمی شد تا عند الحاجت حجت بوده باشد تحریرا
فی دهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۶۲ **قسم ششم اجاره نامه** حاضر شد
علی بیگ رشتی و بعد ما یکباب خانه موروثی سعادت آثاری میرزا محمد ولد
یوسف رشتی را اجاره نمود که هر ماهه مبلغ یکهزار دینار تبریزی بصیغه بدل اجاره
واصل سازد و برضای صاحب در خانه مذکور عمارت جدید نسازد و اگر
بار رخصت عمارت احداث نماید هنگام بیرون شدن بعلت خرج کردخرجی
توقع ننماید و هرگاه میرزا محمد مذکور خانه خود را خواسته باشد تمرد نکرده
بلا عذر شرعی رد نماید

وبی رضای او در منزل مرکور مکث نماید جانبین بدین معنی راضی شدند این چند کلمه
سمت قلمی شد تا بوقت حاجت حجت بوده باشد کتبه غره شهر شوال با
اقبال سنه اثنی سنین والف **قسم هفتم صورت محضر** استشهاد و استعلام
و استخبار میرود از جمعی که بر افلاس فلان و فقیری و استهلاک وی بر ثبات مسکنت شاه
درویشی فلان درویشی ابادی اطلاع داشته باشند و از حقیقت حال و حقیقت
احوال او مخبر و اگاه شده ذیل و حاشیه این صحیفه را بمهر و نشان خود مثبت و مرقوم
گردانند عند الله و عند الرسول الله ضایع نگشته ماجور و مثاب خواهد بود کتبه شهر ذی حجه الحرام
سنه اثنی سنین والف **قسم هشتم شعور یافتن از کتب و انکه دفتر شعر ...**
بود دانکی طسوج چار دو دانکه طسوجی را از نهها چار جو گیر جوی شش خردل است
و خردلی را ده و دو فلس ... ازد وی تقریر بود فلسی از انها شش فتیله
فتیلی شش نقیر است ای جهانگیر نقیری هشت قطمیر است دانکه
ده و دو ذره باشد وزن قطمیر **باب**

قسم نهم حکایات عشق در درج ...
~~حکایت عشق ...~~ حمد بیحد خدایرا سزاست که ریاض بدن را با

روان

... ...

روان برورده و چمن حسن را مظهر عشق و عشق را مظهر نور حسن کرده و درود بیعدد
معتمدی زار داست که علم را عقل او پیرایه است و عقل را علم او سرمایه است
اما بعد معتکف زاویه تجرد انکسار رضوان خاک راز نحرکان سلاسل حکایات
و منشیان مباحث را این چنین نقل دارد و برقم می آرد که پاک نهادی بود
روح نام و در تمامت فضیلت تمام مولودش عالم جبروت و مسکنش فضای لا
هوت روزی بسرش هوای سفر افتاد و قدم بر عالم لاهوت نهاد و دیاری دید
بدن نامش عبارت از هفت کشور بغت اندامش مالک آن ملک غرم چهار
برادر شریک هم اول خون دوم صفرا سوم بلغم چهارم سودا در مخالفت بدیع
الاشتراک و در موافقت عدیم الانفکاک و در تو در بارکان مذکور در
تناقض باضداد مشهور مخالطه ایشان وجود را سبب و سبب مخالطه اختلاط شان
... و با هتمام آن چهار کاردان چهار جوی در ان ملک روان از فواید شان
مالی معمور تلخ و ترش و شیرین و شور حاصل انها چهار صفت یبوست و رطوبت
و حرارت و برودت تصرف این چهار طبیعت خوب بدختری مزاج نام
منسوب روح را دیار بدن پسند افتاد و دل بر لطف مزاج نهاد بعد از ان

وقوع یافت از دو سعادتمند فرزندی شد صحت نام لطافت نهاد در ایام روح بو ۸۰
جود صحت خوش دل شد و باو بسیار مایل شد پس بموافقت مزاج و صحت ٤
روح مصاحب دل گشت بدان ممالک گردید و در دو سه شهر دید معتبر اول که در قلعه
دماغ انداخت و آخر القدوم سعادت لزوم مشرف گشت بقصبه دیدار سواد
دور در ده محله او ده فرد در هر یک مترصد اجرای احکام و منتظر انجام مهام اول سامعه که
صفات متصف باقوال و اصوات دویم باصره روشن روان موکل به تشخیص اشکال و
الوان سیوم شامه شمایم دوست که ادراک شمایم مخصوص اوست چهارم
ذائقه ذوق پرست که بهر ذوق اورود در گشت پنجم لامسه نیک نام بادراک
کیفیت اجسام ششم حس مشترک که صور محسوسات باو عرضه شود و او
از پیش نظر خیال گذراند هفتم خیال که هرچه حس مشترک قبول نماید او جهت محافظت
رباید هشتم متصرفه که هرچه حس مشترک بخیال سپارد او بکار فرو در وقوع و مجال او
نگذارد نهم وهم که تمیز نفع و ضرر دهد و فرق میان مخالف و موافق نهد دهم حافظه
که هرچه وهم آنرا درک کرده تمیز سازد او بخزانه حفظ اندازد چون روح نظاره قلعه
دماغ نمود کارکنان آن را استمالت داده رغبت افزود و بشهر جگر گذر افکند شهری